

# آسان ترین راه برای سیر و سلوک و تهذیب نفس

(خلاصه ای از کتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی)

مؤلف : خواجه نصیرالدین طوسی

بازنویس : سید محمد رضا غیاثی کرمانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیه السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام

نگردیده است.

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی متوفای ۶۷۲ ه ق یکی از نام آوران عرصه ادب و عرفان و فلسفه و اخلاق است که به حق می توان او را مصداق ﴿و جعلنی مبارکاً اینما کنت﴾<sup>(۱)</sup> دانست در هر عرصه ای که قدم نهاده اثرات بسیار عظیم و شایسته و جاودانی از خود به جا گذاشته که بشریت به آن افتخار می کند و جا داشته و دارد که یکی از کوههای کره ماه را که با دوربین کشف شده است به نام زیبای خواجه نام گذاری کنند و رصدخانه او در مراغه پس از گذشت قرن‌ها مورد بازدید و اعجاب و شگفتی دانشمندان جهان باشد.

خواجه همه عظمت و پیروزی های چشمگیر خود را در پرتو قرآن و شاگردی در مکتب اهل بیت علیهم السلام به دست آورده و افتخار آن را دارد که مرقد پاک او نیز در جوار مزار مطهر دو امام عظیم الشان باشد، و خود وصیت کرد که جنازه مرا پایین پای امام کاظم علیه السلام دفن کرده و روی سنگ مزارم این آیه را بنویسید:

﴿و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید﴾<sup>(۲)</sup>

باری خواجه از چنان عظمتی برخوردار است که قطب الدین در کتاب محبوب القلوب می گوید هر چه که درباره او گفته شود در شأن او نخواهد بود. برخی معتقدند که خواجه به چند دلیل آن چنان که باید و شاید شناخته نشده است.

اول: شیعه بودن او با که با فرهنگ حاکم روزگارش مغایرت داشته و طبیعی است برای کوبیدن وی که از برجستگان تشیع است از هر نوع تلاشی فروگذار نشده است.

دوم: فیلسوف بودن او چرا که متحجران و مقدس نمایانی که حرمت عقل و تعقل را نادیده می گیرند هرگز با فیلسوفی که عقل حادی عشر نام گرفته روی خوش نشان نمی دهند.

سوم: همراهی ظاهری و اضطراری خواجه با هلاکوخان مغول. به هر حال با انگیزه بزرگداشت نام و خاطره آن محقق بزرگ بر آن شدم که کتاب زیبای اوصاف الاشراف آن بزرگ مرد دوران را که درباره اخلاق است و در حقیقت از چهره درخشان اشراف و اعیان دین - که همانا وارستگان و متخلقان به اخلاق الهی هستند - پرده برداشته؛ به نثر امروزی درآورده و به محضر اهل حقیقت و اصحاب فضیلت تقدیم کنم.

امید است که مقبول حق باشد؛ و بزرگان اهل تمیز که بر اشتباهات این کمترین اهل قلم مطلع می شوند به نظر عفو نگریسته و با راهنمایی های خود مرا مرهون الطاف خویش بنمایند.

برای آنکه خوانندگان محترم از نثری که مرحوم خواجه در تنظیم این رساله از آن استفاده نموده است با اطلاع باشند بخشی از نص مقدمه آن محقق بزرگ را بدون تغییر و تبدیل کلمات آورده ام.<sup>(۳)</sup>

انشاء الله این کار خدمتی به فرهنگ اسلامی محسوب شود و مورد قبول حضرت احدیت قرار گیرد. (آمین).

زمستان ۷۸

سید محمد رضا غیاثی کرمانی

## مقدمه ویراستار

باسم الله تعالى و له الحمد و الثناء

خلقت انسان برای نیل به کمال و شناخت و ستایش خدای سبحان است، و او می فرماید:

من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم نمایند.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>(۴)</sup>

و این مطلب با سیر باطنی بشری از مبادی (که: ایمان، ثبات در عقاید، نیت قربت، راستی و درستی راه، و رو نمودن به سوی خالق) برای وصول به مقاصد عالی و هدف نهایی (که فنای در ذات ربوبی است) حاصل می شود، با مراعات مراحل دیگر آن چون: توبه، بی رغبتی به امور دنیوی و مادی، ممانعت نفس از پیروی شهوات، محاسبه و مراقبه، تقوا، عدم توجه به محسوسات ظاهری، تفکر، خوف و رجاء، صبر و شکر، اشتیاق به حصول کمال، اعتقاد مطابق با واقع و اطمینان، توکل، رضا و تسلیم، و بالاخره توحید واقعی و اتحاد و وحدت، که سبب کمال غایی نفس انسانی می گردد.

خدای منان برای رسیدن نفس به ترقی و تعالی مطلوب، کرارا به تفکر و تدبر توصیه نموده، و از آن جمله فرموده: آیا با خود نمی اندیشند که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق نیافریده؟! .

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>(۵)</sup>

مبدا سیر به سوی کمال از تفکر حاصل می شود که در روایات اسلامی نیز از سالها عبادت ارزشمندتر قلمداد شده است، و سبب پرهیز از هواهای نفسانی و رسیدن به پاداش های بی کران اخروی خواهد شد، چنانچه در قرآن کریم آمده:

اما آن که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس خویش را از هوی باز دارد، قطعاً بهشت جایگاهش می باشد.

﴿و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی، فان الجنة هي الماوی﴾ (۶)

با خردورزی و خوف و رجاء و تهذیب نفس و تصفیه باطن است که سالک حقیقی می تواند از زیان واقعی جلوگیری نماید و هر روز، گامی به سوی تکامل روحی و معنوی پیش رود، و این کلام رسول گرامی اسلام ﷺ را همواره مد نظر داشته باشد که:

هر کس دو روزش یکسان باشد ضرر کرده است.

﴿من استوی یوماه فهو مغبون﴾ (۷)

عمل به سفارشات الهی و معصومین علیهم السلام تنها راه تضمین شده ای می باشد که اهل سلوک را به مقصد نهایی و قرب ربوبی رهنمون می سازد. در این زمینه رهروان و عارفان بزرگ و سترگ کوی دوست! کتب فراوان و مختلفی از خود بر جای نهاده اند، که یکی از مبرزترین آنها سلطان الحکما و المحققین، استاد البشر، عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی - قدس الله نفسه الزکیه است.

ولادتش: یازدهم جمادی الاولی ۵۹۷ هـ؛ زادگاهش: جهرود قم [یا طوس]؛ نامش: محمد؛ کنیه اش: ابوجعفر؛ لقبش: نصیرالدین؛ وفاتش: هجدهم ذیحجه الحرام ۶۷۲ هـ؛ مدفنش: کاظمین (پایین پای دو امام معصوم علیهم السلام).

از اساتیدش: فخر الدین محمد بن الحسن (پدرش)، فرید الدین داماد نیشابوری، ابی السعادات اصفهانی، قطب الدین مصری، کمال الدین یونس موصلی و معین الدین سالم بن بدران؛ و از شاگردانش: علامه حلی، قطب الدین شیرازی و ابن میثم بحرانی بوده اند.

مدتی مورد غضب حاکم قهستان، ناصرالدین ابوالفتح که از سران فرقه اسماعیلیه بود قرار گرفت و در قلعه الموت زندانی گردید؛ و در سال ۶۵۴ ه با غلبه هلاکوخان مغول بر اسماعیلیان، آزاد شد؛ و چون خان مغول به ستاره شناسی و احکام نجوم علاقه مفرطی داشت، خواجه را که به این دانش اشتها یافته بود، گرامی داشت.<sup>(۸)</sup> و وزیر خود نمود، و خواجه به ناچار گرفتار دربار مغول گردید، ولی از نفوذ و موقعیت والای خود در دفع و کنترل شر وحشیان مغول از شیعیان و ترویج اسلام و تشیع و علم و ادب بهره جست و حتی جان بسیاری از فضلا و علما را از تیغ خونریز تاتار نجات داد؛ رصدخانه و مدرسه و کتابخانه ای در مراغه تأسیس نمود که چهار صد هزار کتاب داشت!<sup>(۹)</sup> و آثار گرانسنگ قلمی خودش در علوم و فنون مختلف افزون بر یکصد و هشتاد جلد است.<sup>(۱۰)</sup>

از آن جمله اخلاق ناصری در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدن در حکمت عملی بر طریقه حکما می باشد که به درخواست ناصرالدین ابوالفتح نگاشته (و آن ترجمه و تخلص طهارة الاعراق فی تحصیل الاءخلاق حکیم ابوعلی ابن مسکویه با اضافاتی از خویش است).<sup>(۱۱)</sup> و دیگری اوصاف الاءشراف (کتاب حاضر) می باشد که به درخواست محمد بن الجوینی، مراحل سیر و سلوک را مختصر و مفید بیان داشته، و ویژگیهای شرافتمندان درگاه ربوبی را برشمرده است.

این اثر نفیس عرفانی مکرر به چاپ رسیده، و اینک بازنویسی شده آن تقدیم صاحب‌دلان می شود. انشاءالله همگان به مجاهده واقعی با نفس خود پرداخته و با پیراستن آن، توفیق شناخت سیر در راههای کمال را یافته و در مسیر وصول به

مقصد اعلی و قرب حق تعالی تلاش نموده و وعده محتوم الهی را از یاد نبریم  
که فرموده:

آنان که در راه ما کوشش کنند، قطعا به راههای خویش هدایتشان خواهیم  
کرد.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>(۱۲)</sup>

محمد رضا الحاج شریفی خوانساری

محرم الحرام ۱۴۲۱ / اردیبهشت ۷۹

## بخشی از نص مقدمه مرحوم خواجه

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاسی بی قیاس بار خدایی را که به سبب آنکه هیچ عقل را قوت اطلاع بر حقیقت او نیست و هیچ فکر و دانش را وسع احاطه به کنه معرفت او نه، هر عبارت که در نعت <sup>(۱۳)</sup> او ایراد کنند و هر بیان که در وصف او بر زبان رانند اگر ثبوتی باشد از شائبه تشبیه معرا <sup>(۱۴)</sup> در تصور نیاید، و اگر غیر ثبوتی بود از غائله تعطیل <sup>(۱۵)</sup> مبرا در توهم نیفتد، از این جهت پیشوای اصفیا و مقتدای اولیا و خاتم انبیا محمد مصطفی ﷺ گفت:

﴿لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك وانت فوق ما يقول القائلون﴾ <sup>(۱۶)</sup>

و هزاران درود و صلوات و آفرین و تحیات بر روح مقدس او و ارواح پاکان و دودمان او خصوصا ائمه معصومین و برگزیدگان یاران او باد به حق الحق. اما بعد، محرر این رسالت و مقرر این مقالت محمد الطوسی را بعد از تحریر اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طریقه حکما، اندیشه مند بود که مختصری در بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت <sup>(۱۷)</sup> و طالبان حقیقت مبنی بر قوانین عقلی و سمعی و منبى <sup>(۱۸)</sup> از دقائق نظری و عملی که به منزلت لب آن صناعت و خلاصه آن فن باشد مرتب گرداند و اشتغال بدان مهم از کثرت شواغل بی اندازه و موانع بی فایده میسر نمی شد، و اخراج آنچه در ضمیر بود از قوه به فعل دست نمی داد.

تا در این وقت که اشاره نافذ خداوند <sup>(۱۹)</sup> صاحب اعظم نظام و دستور عالم، والی السیف <sup>(۲۰)</sup> و القلم، قدوة <sup>(۲۱)</sup> اکابر العرب و العجم، شمس الحق و الدین، بهاء الاسلام و المسلمین، ملک الوزراء فی العالمین، صاحب دیوان الممالک، مفخر



الاشراف و الاعیان، مظهر العدل و الاحسان، افضل و اکمل جهان، ملجا و مرجع ایران، محب به اتمام آن اندیشه نفاذ<sup>(۲۲)</sup> یافت، بر نوعی که فرصت دست داد و وقت و حال اقتضا کرد با وجود عوایق<sup>(۲۳)</sup> و وفور علایق، آنچه خاطر به ایراد او مساعدت نمود در تقریر آن موانع مسامحت کرد، از جهت انقیاد امر آن بزرگوار و امتثال فرمان مطاع او چند باب مشتمل بر شرح آن حقایق و ذکر آن دقایق در این مختصر وضع کرد و در هر باب آیتی از تنزیل مجید که:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾<sup>(۲۴)</sup>

که به استشهاد وارد بود ایراد کرد، و اگر در اشاره به مقصود مصرح نیافت بر آنچه به آن نزدیک بود اقتصار کرد و آن را اوصاف الاشراف نام نهاد، اگر پسندیده نظر اشرف گردد مقصود حاصل شود، والا چون تمهید معذرت تقدیم یافته است مکارم اخلاق و محاسن شیم ذات شریف او اثر این هفوات<sup>(۲۵)</sup> را به ذیل مغفرت پوشیده گرداند. ایزد سبحانه و تعالی همچنان که او را در عالم مجازی به مرتبه سروری و فرماندهی مخصوص گردانیده است در عالم حقیقی نیز به رافت یزدانی و دولت جاودانی موید و موصوف گرداند.

﴿إِنَّهُ اللَّطِيفُ الْغَنِيُّ﴾<sup>(۲۶)</sup>

## لوازم سیر و سلوک

هر کسی که به خود و کردار و رفتار خویش بنگرد بی تردید خود را نیازمند به دیگران می بیند، و هر که نیازمند به غیر باشد ذاتاً ناقص است و هر گاه انسان از نقص خویش آگاه باشد در درون خود انگیزه ای برای نیل به کمال می یابد، و لذا احساس نیاز به حرکت به سوی کمال پیدا می کند، اهل طریقت این حرکت را سلوک می نامند. برای چنین کسی که به سلوک رغبت پیدا کرده توجه به شش امر لازم است.

- ۱- مبدا سیر و سلوک و تهیه مقدمات و زاد و توشه. یعنی بداند که از کجا باید سلوک را آغاز کرد و چه مقدماتی را باید فراهم نمود.
- ۲- رفع موانع سیر و سلوک. یعنی: باید موانعی که انسان را از حرکت و سیر و سلوک باز می دارد شناسایی و رفع کرد.
- ۳- سیر و سلوک. یعنی پیمودن راه و آغاز حرکتی که انسان را از مبدا به مقصد می رساند و حالاتی که در آغاز کار برای سالک پیش می آید.
- ۴- حالاتی که در اثنای سیر و سلوک برای سالک پیش می آید.
- ۵- حالاتی که پس از سیر و سلوک برای واصلان و به مقصد رسیدگان رخ می دهد.

- ۶- پایان سلوک که آن را فناء در توحید می نامند.
- و هر یک از این امور به غیر از امر ششم که پایان حرکت است مشتمل بر امور دیگری است که آنها را در شش باب و هر باب را در شش فصل ارائه می نماییم.

و اما امر ششم چون قابل تکثیر نیست از این امر مستثنی است، چرا که حصول هر بخشی از حرکت مسبوق به بخشی دیگر است که قبل از آن وجود

داشته و سابق بر بخشی دیگر از حرکت است که در آن خواهد آمد و چون آخرین بخش به عنوان پایان راه است و به دنبال آن بخش دیگری وجود ندارد مشتمل بر امری نخواهد بود.

و اما هر حالتی که در مسیر و اثنای سیر و سلوک برای سالک رخ می دهد واسطه ای بین حالت قبلی و حالت بعدی است که اگر نسبت به حال قبلی مقایسه شود کمال و پسندیده و چون با حالت بعدی مقایسه شود نقص و ناپسند خواهد بود، و لذا پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

﴿من استوی یوماه فهو مغبون﴾<sup>(۲۷)</sup>

و بزرگان گفته اند: ﴿حسنات الابرار سیئات المقربین﴾<sup>(۲۸)</sup>

انشاءالله این مطالب در ضمن فصول این مجموعه روشن خواهد شد. پس از این مقدمه، به توفیق الهی به بیان ابواب و فصول این کتاب می پردازیم.

باب اول: مبدا سیر و سلوک و تهیه مقدمات آن که در ضمن شش

## فصل ارائه می شود

### فصل اول: ایمان

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (۲۹)

ایمان در لغت به معنای هر گونه تصدیق و باور داشتن است. و در اصطلاح محققان تصدیق به معلومات یقینی و باور قلبی به فرموده های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد؛ و شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شناخت خدا جدا نیست. خداوند قادر دانای سمیع و بصیری که پیامبران را فرستاده و قرآن را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده، و واجب و مستحب و حلال و حرام مورد قبول و اتفاق امت اسلامی را بیان کرده است.

پس ایمان در بردارنده این مسائل است، نه کمتر و نه بیشتر، چرا که کمتر از آن ایمان محسوب نمی شود و بیشتر از آن کمال ایمان است نه خود ایمان.

### علامت و نشانه ایمان

نشانه ایمان آن است که انسان به آنچه که باید بداند آگاه باشد، و آنچه را که گفتنی است بگوید و آنچه را انجام دادنی است عمل نموده، و از آنچه که احتراز از آن لازم است پرهیز کرده و دوری جوید. اینها که گفتیم عمل صالح نام دارد که لازمه ایمان و قابل افزایش و کاهش، می باشد و لذا عمل صالح همه جا با ایمان ذکر می شود، چنانکه خداوند می فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (۳۰)

## مراتب ایمان

ایمان دارای مراتبی می باشد و کمترین آن ایمان زبانی است که خداوند در مورد آن می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ﴾<sup>(۳۱)</sup>

و باز در همین مورد می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْاَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>(۳۲)</sup>

مرتبه بالاتر از آن ایمان تقلیدی است. یعنی مومن به آنچه که باید بدان ایمان داشته باشد ایمان قطعی دارد ولی ایمان او قابل زوال است. البته اگر ایمان قطعی حاصل شود عمل صالح نیز به دنبال آن خواهد آمد، که خداوند می فرماید:

﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا﴾<sup>(۳۳)</sup>

مرتبه بالاتر از این، ایمان غیبی است که خداوند در مورد آن می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾<sup>(۳۴)</sup>

این گونه ایمان همراه با یک نوع بصیرت درونی است و مقتضی ثبات قدم می باشد و گویا مومن حقایقی را از پشت پرده غیب مشاهده می کند.

مرتبه بالاتر از آن، ایمان کامل است که خداوند در این مورد می فرماید:

﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ اٰيٰتُهُ زَادَتْهُمْ

اِيْمَانًا﴾<sup>(۳۵)</sup> تا آنجا که می فرماید: ﴿اولئك هم المؤمنون حقا﴾<sup>(۳۶)</sup>

این ایمان همراه با یقینی است که بعدا شرح آن را خواهیم داد و عالی ترین مراتب ایمان محسوب می گردد.

در سیر و سلوک ایمانی، کمتر از ایمان غیبی، و حداقل کمتر از ایمان تقلیدی فائده ای ندارد. چون ایمان زبانی در حقیقت ایمان نیست که خداوند می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُم بِاللّٰهِ اِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>(۳۷)</sup>

و انسان برای سیر و سلوک حتما به ایمان بالاتری نیاز دارد. چون اگر ایمان قطعی به وجود کامل مطلق و آفریدگار جهان باشد، در پرتو این اعتقاد روح انسان آرامش پیدا کرده و سیر و سلوک برای او ممکن است و می تواند به آسانی و سهولت به هدف نایل گردد.

## فصل دوم: ثبات

خدای تعالی درباره ثبات می فرماید:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ (۳۸)

ثبات حالتی است که تا با ایمان همراه نگردد اطمینان نفس و در نتیجه طلب کمال میسر نمی شود، زیرا هر کس که در عقاید خود متزلزل باشد نمی تواند طالب کمال باشد، و ثبات ایمان عبارت است از حصول قطع به اینکه کامل و کمالی وجود دارد، و تا این قطع حاصل نشود طلب کمال وجود نمی گیرد، و تا تصمیم بر طلب کمال و ثبات در راه آن به دست نیاید و سیر و سلوک ممکن نیست، و کسی که تصمیم دارد ولی ثبات نداشته باشد مصداق این آیه است که خداوند می فرماید:

﴿كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ﴾ (۳۹)

بلکه می توان گفت متحیر و سرگردان، تصمیم هم ندارد و تا به یک سمت معین رو نیاورد حرکت و سیر و سلوک از او صادر نمی شود و اگر هم حرکتی بکند حرکتی بی حاصل و بدون فائده است.

و اما علت ثبات یک فرد بصیرت درونی و اعتقاد به حقانیت عقاید خود و دریافت لذت نیل به کمال و ملکه (۴۰) شدن این حالت درونی است به گونه ای که زوال نپذیرد، و بدین گونه است که از انسانهای ثابت قدم همواره اعمال صالح صادر می گردد.

## فصل سوم: نیت

خدای تعالی درباره نیت می فرماید:

﴿قُلْ اِنْ صَلَوَتِي وَنَسْكِ وَحَيَايَ وَمَا قِيَّ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۴۱)</sup>

نیت به معنای قصد است و قصد حلقه اتصال بین علم و عمل می باشد. چرا که اگر کسی نداند که باید کاری را انجام دهد قصد انجام آن را نمی نماید و تا چنین قصدی نکند آن عمل صورت نمی گیرد، و مبدا سیر و سلوک قصد است و بایستی سالک مقصد معینی را در نظر بگیرد و چون مقصد کمال مطلق است باید نیت تقرب به حق تعالی باشد، زیرا که کامل مطلق ذات پاک اوست.

اگر چنین حالتی پیدا شد نیت بدون عمل از عمل بدون نیت بهتر خواهد بود، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

﴿نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ﴾<sup>(۴۲)</sup>

چون نیت به منزله روح و عمل به منزله جسم است و باز آن حضرت فرمودند:

﴿الاعمال بالنيات﴾<sup>(۴۳)</sup> چنانکه حیات جسم مشروط به وجود روح است، و فرمودند:

﴿وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ فَهَاجَرَتْهُ اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ اِلَى الدُّنْيَا يَصِيبُهَا اَوْ اِمْرَاةٌ تَزُوجُهَا فَهَاجَرَتْهُ اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ﴾<sup>(۴۴)</sup>

و اما عمل خیری که با قصد قربت صورت بگیرد مقتضی حصول کمال است چنانکه خداوند می فرماید:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اَصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُوْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>(۴۵)</sup>

## فصل چهارم: صدق

خدای تعالی درباره صدق می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۴۶)</sup>

صدق در لغت به معنای راست گفتن و وفای به عهد است، ولی در اینجا به معنای راستی در گفتار و در نیت و در تصمیم و هم در وفای به عهد و پیمان و نیز در همه حالات زندگی است، و صدیق کسی است که در همه این موارد که ذکر شد صدق به عنوان ملکه برای او حاصل شده باشد و در هیچ جا عین و اثری از ناراستی در او نتوان یافت.

عالمان و دانشمندان گفته اند: اگر کسی چنین باشد خوابهای او نیز همه راست و درست و خود مصداق:

﴿رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾<sup>(۴۷)</sup> خواهد بود و خداوند صدیقان را با

پیامبران و شهیدان در یک ردیف ذکر فرموده است که می فرماید:

﴿فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾<sup>(۴۸)</sup>

و پیغمبران بزرگی مانند ابراهیم علیه السلام و ادريس علیه السلام را به عنوان صدیق معرفی می کند و می فرماید:

﴿أَنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا﴾<sup>(۴۹)</sup>

درباره برخی از پیامبران نیز فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صَدَقَ عَلَيْهِ﴾<sup>(۵۰)</sup>

و چون راستی و صداقت نزدیکترین راه به هدف می باشد کسی که در راه مستقیم سیر و سلوک کند کامیاب ترین افراد در راه رسیدن به مقصد خواهد بود انشاءالله.



## فصل پنجم: انابه

خدای تعالی در مورد انابه می فرماید:

﴿وَانِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَاسْلَمُوا لَهُ﴾ (۵۱)

انابه به معنای رو به خدا آوردن است که به سه صورت حاصل می شود.

۱- انابه قلبی، که انسان همیشه قلباً متوجه خدا باشد و در افکار و تصمیمات خود طلب قرب به پروردگار را بنماید. آنچنانکه خداوند می فرماید:

﴿وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ (۵۲)

۲- انابه زبانی، که انسان همواره به ذکر خداوند و یاد نعمتها و مقربان الهی مشغول باشد چنانکه می فرماید:

﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مِنْ يَنْبِ﴾ (۵۳)

۳- انابه عملی، که انسان همیشه به طاعت و عبادت مقرون به قصد قربت مانند نمازهای واجب و نوافل و کارهای مستحبی و توقف در مشاهد مشرفه و صدقه و احسان به بندگان و رساندن منفعت به خلق خدا و جلوگیری ضرر از آنان، و صداقت در معامله و انصاف در مورد خود و خانواده، و خلاصه تمامی احکام شرع به قصد قربت و جلب رضایت الهی مشغول باشد. چرا که خداوند می فرماید:

﴿أَزَلَفْتُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ. هَذَا مَا تَوَعَّدُونَ وَلِكُلِّ ابْوَابٍ حَفِيزٌ مِنْ حَشَى الرَّحْمَنِ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ وَلَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدُنْيَا مَزِيدٌ﴾ (۵۴)

## فصل ششم: اخلاص

خدای تعالی در مورد اخلاص می فرماید:

﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا يَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (۵۵)

اخلاص در زبان فارسی به معنای ویژه ساختن و پاک کردن چیزی از چیز دیگر است که همراه آن و یا آمیخته با آن است ولی منظور از اخلاص در اینجا آن است که انسان هر چه را که می گوید و انجام میدهد با قصد تقرب به درگاه الهی و خاص و خالص برای خداوند باشد، به گونه ای که هیچ غرض دنیوی و اخروی با آن آمیخته نباشد.

﴿إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ (۵۶)

ضد اخلاص آن است که انسان غرض دیگری جز رضای خدا مانند حب مقام و مال و یا شهرت طلبی و یا طمع به ثواب آخرت و یا نجات از عذاب دوزخ داشته باشد و اینها همه شرک است.

### انواع شرک

شرک بر دو نوع است.

۱- شرک جلی.

۲- شرک خفی.

شرک جلی مانند: بت پرستی و غیر از این هر چه باشد، شرک خفی است.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿نِيَّةُ الشَّرْكِ فِي امْتِي أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلَةِ السُّودَاءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ فِي

الَلَيْلَةِ الظُّلُمَاءِ﴾ (۵۷)

شرک بدترین مانع در سیر و سلوک برای طالب کمال است.

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (۵۸)

و وقتی که مانع، یعنی شرک خفی بر طرف گردد سلوک و نیل به آن آسان خواهد بود.

در حدیث است که:

﴿مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ﴾ (۵۹)

## باب دوم: درباره رفع موانع سیر و سلوک که مشتمل بر شش فصل است

### فصل اول: توبه

خدای تعالی درباره توبه می فرماید:

﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (۶۰)

توبه به معنای برگشت از گناه است. قبل از هر چیز باید دانست که گناه چیست تا بتوان از آن بازگشت نمود روشن و واضح است که کارهای انسان بر پنج نوع است.

۱- کاری که حتما باید انجام داد و ترک آن جایز نیست. (واجب)

۲- کاری که نباید انجام داد و انجام آن جایز نیست. (حرام)

۳- کاری که انجام آن از انجام ندادن آن بهتر است. (مستحب)

۴- کاری انجام ندادن آن از انجام آن بهتر است. (مکروه)

۵- کاری که انجام دادن آن و ندادن آن یکسان است. (حلال)

گناه عبارت از کاری است که از نوع دوم یعنی حرام می باشد و توبه از آن بر همه عاقلان واجب است و منظور از گناه در اینجا تمامی گناهان فکری و زبانی و عملی است که با اختیار و اراده هر انسان عاقلی صورت می گیرد.

و اما ترک مستحب که از نوع سوم، و انجام مکروه که از نوع چهارم است ترک اولی نامیده می شود، و برای معصومین ترک اولی ناپسند است و بایستی از آن توبه کنند و برای اهل سیر و سلوک که به غیر از خداوند مقصدی ندارند توجه به غیر خدا گناه محسوب می شود و باید از آن توبه کنند. پس توبه بر سه نوع است:

۱- توبه عام که مربوط به همه بندگان است (که بایستی از ترک واجبات و انجام محرمات توبه کنند) .

۲- توبه خاص که مربوط به معصومان است (که بایستی از ترک اولی توبه کنند) .

۳- توبه اخص که مربوط به اهل سیر و سلوک است (که بایستی از توجه به غیر خدا توبه کنند) .

و اما توبه گنهکاران از نوع اول است و توبه حضرت آدم عليه السلام و سایر انبیاء از نوع دوم و توبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید:

﴿وانه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة﴾<sup>(۶۱)</sup> از نوع سوم است.

### توبه عام

و اما توبه عام متوقف بر دو شرط است.

۱- آگاهی نسبت به تمامی کارها که کدام کار موجب رسیدن به کمال، و کدام کار موجب نقص است.

البته کمال بر حسب اشخاص گوناگون است. برای برخی از افراد نجات از عذاب، و برای عده ای رسیدن به ثواب و برای گروهی رضا و تقرب به پروردگار است.

نقص نیز مانند کمال گوناگون است برای برخی عملی که موجب استحقاق کیفر است و برای عده ای عملی که موجب محرومیت از ثواب است و برای گروهی عملی که موجب غضب آفریدگار یعنی لعنت است نقص محسوب می گردد.

۲- آگاهی نسبت به فائده کمال، یعنی رضای خداوند، و ضرر نقص، یعنی غضب الهی.

هر عاقلی که این دو شرط، یعنی این دو آگاهی را دارا باشد گناه نمی کند و اگر احیانا مرتکب شده باشد توبه می نماید.

### کیفیت حصول توبه

توبه به سه صورت تحقق می یابد:

۱- توبه نسبت به گذشته.

۲- توبه نسبت به حال حاضر.

۳- توبه نسبت به زمان گذشته و آینده.

### توبه نسبت به زمان گذشته

اما توبه نسبت به کار گذشته بر دو قسم است.

۱- پشیمانی و تاسف فراوان بر گناهی که در گذشته از انسان صادر شده است که درباره آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند:

﴿الندم توبه﴾<sup>(۶۲)</sup>

۲- جبران گناهی که در گذشته واقع شده اند که این نیز بر سه نوع است.

اول: آنچه که انسان انجام داده و نسبت به ساحت قدس پروردگار نافرمانی محسوب گردیده است. (حق الله)

دوم: آنچه که انسان نسبت به خود انجام داده و خود را در معرض غضب الهی درآورده است. (حق النفس)

سوم: آنچه که انسان نسبت به دیگران انجام داده و به وسیله گفتار یا کردار خود موجب ضرر و زیان برای آنان گردیده است. (حق الناس)

و اما راه جبران گناهانی که در مورد دیگران انجام داده است اگر زبانی بوده بایستی از آنها عذرخواهی کند و یا جبران نماید یا به هر صورت رضایت آنها را به دست آورد. و اگر عملی بوده بایستی حق آنها را به خودشان در صورتی که زنده اند به خودشان و در صورتی که از دنیا رفته اند به وارثان آنها برگرداند و یا رضایت آنان را به دست آورد و کیفری را که معین شده تحمل بنماید.

و اگر کسی را کشته باشد باید رضایت اولیا او را فراهم کند، چرا که تحصیل رضایت مقتول محال است، و اگر این شرایط و سایر شرایط توبه را تحصیل کند امیدوار باشد که خداوند در آخرت او را مورد رحمت واسعه خویش قرار دهد. و اما جبران گناهانی که در حق خود انجام داده آن است که کیفر دنیوی یا دینی را که مقرر شده است تحمل نماید. (مثل حدود و كفارات).

و اما راه جبران گناهانی که در حق خداوند انجام داده آن است که تضرع و زاری و انابه به درگاهی الهی نموده و عبادت و ریاضت داشته باشد، البته به شرطی که حق الناس و حق النفس را ادا کرده و جبران نموده باشد.

#### *توبه نسبت به زمان حال*

توبه نسبت به زمان حال بر دو صورت است که بایست توبه کننده انجام بدهد.

- ۱- گناهی را که در حال حاضر مرتکب می گردد، به قصد قربت ترک کند.
- ۲- از تعدی و ستم به دیگران خودداری کرده و خسارات مظلومان و ستمدیدگان را جبران بنماید.

#### *توبه نسبت به آینده*

توبه نسبت به زمان آینده نیز به دو صورت تحقق می یابد.

۱- تصمیم قطعی بر عدم تکرار گناه در آینده که حتی اگر او را بکشند یا به آتش بسوزانند، نه از روی اختیار و نه اجبار، دیگر راضی به ارتکاب آن گناه نگردد.

۲- تصمیم بر آن که در آینده ثابت قدم در این راه باشد، حتی برای اینکه مبادا مرتکب گناه گردد نذری نموده و یا کفاره ای قرار دهد که اگر بار دیگر مرتکب آن گناه شد مجبور به تحمل و پرداخت آن گردد و تا وقتی که عزم را جزم نکرده و یا احتمال برگشت به آن گناه در اندیشه او وجود داشته باشد ثبات قدم حاصل نمی شود و باید به قصد قربت این کارها را انجام دهد تا مصداق کلام رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گردد:

﴿التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ﴾ (۶۳)

اینها که گفتیم همه در رابطه با توبه عام است که خداوند درباره آن فرمود است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ (۶۴)

﴿أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ (۶۵)

توبه خاص و اخص

توبه خاص توبه از ترک اولی است و شرایط آن نیز نظیر همین شرایط توبه عام است. و لذا در این مورد خداوند می فرماید:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ (۶۶)

و اما توبه اخص نسبت به دو چیز حاصل می شود:

۱- توبه از توجه و التفات به غیر مطلوب یعنی عالی ترین مرحله کمال که در این مورد گفته اند:

﴿اليمين والشمال مضلتان﴾<sup>(۶۷)</sup>

۲- توبه از برگشت و یا توقف در مرحله ای که عبور از آن برای اهل سیر و سلوک واجب، و توقف در آن برای آنان گناه محسوب می شود. یعنی نباید به یک مرحله از کمال اکتفا کرده و به همان مرتبه به چشم رضایت بنگرند که این کار نسبت به آنان گناه محسوب می شود که گفته اند:

﴿حسنات الابرار سيئات المقربين﴾

پس اهل سیر و سلوک در هر مرحله ای که از کمال قرار بگیرند؛ بایستی به مرحله بالاتر توجه کنند، و توقف در آن را برای خود جایز ندانند و با توبه و استغفار و ترک اصرار و پشیمانی از غفلتهای گذشته و تضرع به درگاه الهی خود را پاک گردانند.

فان من تاب و اخلص لله فالله له ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين<sup>(۶۸)</sup>

## فصل دوم: زهد

خدای تعالی درباره زهد می فرماید:

﴿ولا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحياة الدنيا لنفتنهم فيه و

رزق ربك خير وابقى﴾<sup>(۶۹)</sup>

زهد به معنای بی رغبتی است و زاهد کسی است که به امور دنیوی مانند خوردنی ها و آشامیدنی ها و پوشاک و مسکن و شهوات و لذات و مال و مقام و شهرت و تقرب به حکمرانان و حکمرانی و هر آنچه که به وسیله مرگ از انسان گرفته می شود رغبت نداشته باشد، البته نه به خاطر ناتوانی و ناداری<sup>(۷۰)</sup> و یا جهل و نادانی،<sup>(۷۱)</sup> یا به خاطر غرضی<sup>(۷۲)</sup> یا به جهت عوضی در مقابل آن



(۷۳) بلکه اگر کسی به خاطر دنیوی بودن این امور نسبت به آنها بی اعتنای باشد در این صورت زاهد نامیده می شود زاهد حقیقی آن است که منظور او از زهد حتی نجات از آتش جهنم و رسیدن به ثواب بهشت نیز نباشد، بلکه زهد به خاطر دریافت فواید و برکاتی که دارد به صورت ملکه ای در وجود او حاصل شده و آلوده به طمع یا امید یا غرضی دنیوی و اخروی نباشد.

تحصیل ملکه به این صورت است که انسان خود را از خواهشهای نفسانی باز دارد و با کارهای دشوار ریاضت بدهد تا ترک غرض در او راسخ گردد.

### حکایتی از یکی از زاهدان

در سرگذشت یکی از زاهدان گفته اند: سی سال کله پخته گوسفند و فالوده می فروخت، ولی هیچ گاه از آن دو نمی خورد، علت آن را پرسیدند، گفت: یک زمان دل من هوس خوردن این دو را نمود. برای آنکه خود را گوشمال بدهم، شغل فروش این دو را انتخاب کردم تا با وجود آنکه در دسترس من هست از آن نخورم تا دیگر میل به لذتی پیدا نکنم. (۷۴)

و داستان کسی که در دنیا زهد پیشه خود کند ولی مقصود او نجات از آتش جهنم یا ثواب بهشت باشد، داستان کسی است که از شدت پستی و دنائت طبع با وجود میل فراوان به غذا مدتها هیچ چیز نخورد تا در میهمانی که در انتظار اوست بتواند غذای فراوان بخورد!، و یا مثل آن کسی است در تجارت کالایی داد و ستد کند تا به واسطه آن سودی ببرد؛ در حالی که در سیر و سلوک باید انسان به منظور رفع شواغل، زهد ورزد تا به چیزی مشغول نگردد و از رسیدن به هدف باز نماند.

### فصل سوم: فقر

خدای تعالی درباره فقر می فرماید:

﴿ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج﴾

(۷۵)

فقر در لغت آن کسی است که یا اصلاً مال ندارد و یا اگر دارد کمتر از خرج زندگی اوست، ولی منظور ما از فقیر آن کسی است که به مال و مسائل مادی رغبت ندارد، و اگر مالی هم بدست می آورد به جمع آوری آن اهتمام نمی ورزد. البته نه از روی نادانی یا بواسطه مانع یا غفلت، یا به طمع رسیدن به شهوات و شهرت و نیکنامی و اشتها به جود و بخشش، و یا خوف از عقاب جهنم، یا شوق به ثواب آخرت، بلکه به جهت بی اعتنائی به دنیا که لازمه سیر و سلوک و اشتغال به مراقبت و رعایت جانب پروردگار است تا آنچه که غیر خداست حجاب نگردد؛ و این فقر در حقیقت شعبه ای از زهد است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿الا خبركم بملوك اهل الجنة قالوا بلى قال كل مستضعف اغبر اشعث دى طمرين لا يعبوه لو اقسام على الله لآبره﴾ (۷۶)

و وقتی که به آن حضرت گفتند: سرزمین بطحا و مکه پر از طلاست اگر می خواهی به تو بدهیم در جواب عرض کرد:

﴿لا، بل اجوع يوما فاءسلاك واشبع يوما فاشكر﴾ (۷۷)

### فصل چهارم: ریاضت

خدای تعالی درباره ریاضت می فرماید:

﴿واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى﴾ (۷۸)

ریاضت در لغت به معنای رام کردن حیوان و منع آن از حرکات نامطلوب و ایجاد ملکه اطاعت از صاحب خود در تمامی دستورات وی است. منظور ما نیز از ریاضت، ممانعت نفس حیوانی از پیروی قوه شهوت و غضب و پی آمدهای این دو و رذایل اخلاقی و عملی مانند حرص بر جمع مال و مقام پرستی و لوازم

آنها از قبیل حيله و مکر و خدعه و غیبت و تعصب و غضب و کینه و حسادت و فسق و غوطه ور شدن در شرور و تباهی و عادات ناپسند است.

و همچنین منظور از ریاضت ایجاد ملکه اطاعت نفس از عقل و عمل در جهت رسیدن به کمال ممکن است. و اما نفسی را که تابع قوت شهوت باشد بهیمی گویند، و نفسی را که تابع قوه غضبی باشد سبعی خوانند، و نفسی را که رذایل اخلاقی را به صورت ملکه در خود درآورده باشد شیطانی می نامند. خداوند در قرآن این سه نفس را نفس اماره<sup>(۷۹)</sup> خوانده است.

البته در صورتی که این رذایل در نفس ثابت و راسخ گردیده باشند ولی اگر ثابت نباشند و یا گاهی تمایل به خیر و گاهی به تمایل به شر در انسان وجود داشته باشد و یا در صورتی که میل به خیر پیدا شود از تمایل به شر پشیمان گردد و خود را سرزنش کند آن را نفس لوامه<sup>(۸۰)</sup> نام نهاده است و اما نفسی را که پیرو عقل است و طلب خیر به صورت ملکه در آن بوجود آمده است آن را نفس مطمئنه<sup>(۸۱)</sup> نامیده است.

### هدف از ریاضت

و اما هدف از ریاضت سه چیز است.

- ۱- رفع موانع و بازدارنده های ظاهری و باطنی از وصول به حق.
- ۲- مطیع ساختن نفس حیوانی در برابر عقل عملی به منظور طلب کمال.
- ۳- ایجاد ملکه ثبات در نفس انسان در راستای قبول فیض الهی به منظور رسیدن به کمال ممکن.

### فصل پنجم: محاسبه و مراقبه

خدای تعالی درباره محاسبه و مراقبه می فرماید:

﴿ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله﴾<sup>(۸۲)</sup>

محاسبه در لغت به معنای حساب کردن و مراقبه به معنای نگهداری است. منظور ما از محاسبه آن است که انسان طاعات و معاصی را حساب کند که کدام بیشتر است. اگر طاعت بیشتر است بنگرد که نسبت بیشتر بودن طاعات بر معاصی در مقابل نعمتهایی که خداوند در حق او لطف فرموده چه اندازه است.

نعمتی مانند وجود او که حکمتهای فراوانی در آفرینش اعضای او نهفته است که عالمان علم تشریح به اندازه فهم و دانش خود چندین کتاب در شرح آن نوشته اند - و تازه قطره ای از دریا را نتوانسته اند بفهمند - و فواید فراوانی که در نیروهای نفس نباتی و حیوان انسان موجود است، و شگفتیهایی که در روح او قرار داده که می تواند علوم و معقولات را به ذات خود ادراک و محسوسات را فهم نموده، و با ابزار و ادواتی که در اختیار دارد قوا و اعضا را تدبیر نماید.

و همچنین روزی و رزقی که از ابتدای خلقت برای انسان فراهم شده و اسباب رشد و پرورش او را چه از عالم بالا و چه از جهان خاکی آماده ساخته است، پس اگر آن مقدار طاعتی را که بر معصیت غالب آمده با اینهمه نعمتهای الهی و نعمت هایی که قابل شمارش نیستند مقایسه کند متوجه تقصیر کوتاهی خود در همه حالات خواهد گردید و خداوند می فرماید:

﴿وَأَنْ تَعْدُوا نِعْمَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ (۸۳)

و اما اگر طاعت و معصیت او یکسان باشند، باید بداند که در مقابل این نعمتها هیچ بندگی و سپاسگزاری ننموده است تقصیر و کوتاهی خود را واضح تر می یابد.

و اما اگر معاصی بیشتر از طاعت او باشد پس وای بر او.

بنابراین اگر طالب کمال، این گونه خود را محاسبه کند از او جز طاعت سر نمی زند و با آنکه طاعت انجام می دهد باز خود را مقصر می بیند و لذا رسول اکرم ﷺ فرموده اند:

﴿حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا﴾<sup>(۸۴)</sup>

و اگر کسی خود را محاسبه نکند و در معصیت غوطه ور گردد، به مقتضای این آیه که می فرماید:

﴿ان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها و كفى بنا حاسبين﴾<sup>(۸۵)</sup>

وقت محاسبه در عذاب الیم و زیان عظیم می افتد. و در آن هنگام است که:

﴿لا یؤخذ منها عدل و لا یقبل منها شفاعه﴾<sup>(۸۶)</sup>

پناه بر خدا از این روز! .

و اما مراقبه آن است که انسان همیشه ظاهر و باطن خود را حفظ کند تا از او چیزی صادر نشود که حسنات او را باطل گرداند، یعنی همواره ملاحظه احوال خود کند تا مبادا در نهان و آشکار معصیتی کند یا چیزی خواه کوچک و خواه بزرگ او را از سیر و سلوک باز دارد، و باید همیشه توجه به این آیه داشته باشد که می فرماید:

﴿واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاءحذروه﴾<sup>(۸۷)</sup> تا آنگاه انشاء الله که به

مرحله وصل و نیل به مقصود برسد.

﴿والله یوفق من یشاء من عباده انه هو اللطیف الخبیر﴾

### فصل ششم: تقوا

خدای تعالی در مورد تقوا می فرماید:

﴿ان اکرمکم عند الله اتقکم﴾<sup>(۸۸)</sup>

تقوا به معنای پرهیز از گناهان به واسطه ترس از خشم و دوری از درگاه خداوند است. همانطور که بیمار خواهان معالجه، بایستی از مصرف آنچه که به حال او مضر و مقتضی افزایش بیماری است اجتناب کند تا معالجه گشته و درمان او نتیجه بخش باشد انسانهای طالب کمال نیز بایستی از آنچه که منافات

با کمال دارد و یا مانع حصول کمال و یا بازدارنده سالک از مسیر کمال است  
اجتناب نمایند تا آنچه که مقتضی وصول یا مؤثر در سیر و سلوک است  
سودمند واقع گردد.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (۸۹)

عناصر تشکیل دهنده تقوا

تقوا در حقیقت مرکب از سه چیز است.

۱- خوف.

۲- پرهیز از معصیت.

۳- طلب تقرب الهی.

و شرح هر یک از این سه به طور کامل در این رساله در جای خود بیان  
خواهد شد و در قرآن و احادیث از تقوا ستایش شده و از متقیان زیاد سخن به  
میان آمده که نمی توان آنها را در این مجموعه ذکر نمود و هدف نهایی تقوا  
محبت خداوند تعالی است.

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (۹۰)

## باب سوم: درباره سیر و سلوک و طلب کمال و بیان حالات سالک که در بردارنده شش فصل است

### فصل اول: خلوت

خداوند تعالی درباره خلوت می فرماید:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ هُزُواً وَلَعِباً وَهَؤُلَاءِ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾<sup>(۹۱)</sup>

در علوم حقیقی ثابت شده که هر ذاتی که مستعد قبول فیض الهی باشد با وجود استعداد و فقدان موانع از آن فیض محروم نخواهد بود، و کسی می تواند در طلب فیض الهی باشد که به دو امر آگاه باشد و این آگاهی را در همه حالات مقارن با استعداد قبول آن فیض داشته باشد.

۱- بداند که قطعاً و بی تردید فیض خداوندی وجود دارد.

۲- بداند که وجود آن فیض در هر شخصی که باشد زمینه کمال او خواهد بود.

### موانع بسیار مهم سیر و سلوک

پس از روشن شدن این مقدمه باید متذکر شویم که طالب کمال بایستی پس از دارا شدن استعداد فیض الهی به رفع موانع بپردازد که بالاترین آنها مشغله های مجازی هستند که با مشغول کردن انسان به ماسوی الله از توجه تام و تمام او به مقصد حقیقی باز می دارند.

این موانع بزرگ که انسان را مشغول می کنند عبارتند از:

۱- حواس ظاهری.

۲- حواس باطنی.

۳- نیروهای حیوانی.

۴- افکار مجازی.

حواس ظاهری، مانند چشم که با دیدن مناظر دلپسند، و گوش با شنیدن صداهای طرب انگیزت و شامه با استشمام روایح دل انگیز، و نیروهای چشایی و لامسه با خواسته های خود موجب مشغولیت انسان می گردند.

حواس باطنی، مثل تخیل ها و توهم ها نسبت به عشق و نفرت و شادی و امثال اینها و یا یادآوری و تذکر خاطرات گذشته و یا تفکر و اندیشه در امور پر جاذبه ای چون مال و مقام موجب مشغولیت انسان می شوند.

قوای حیوانی، مانند اندوه و ترس و غضب و شهوت و خیانت و خجالت و غیرت بی جا و رقابهای ناسالم و پرهیز از اتفاقات ناگوار که انسان را مشغول می گردانند.

افکار مجازی، مثل تفکر در امور غیر مهم و یا علوم بی حاصل. و خلاصه هر چه که از این قبیل امور موجب اشتغال و حجاب از کمال برای انسان می شود، مانع محسوب می گردند.

خلوت عبارت از مرتفع ساختن این موانع است. پس صاحب خلوت باید جایی را انتخاب کند که محسوسات ظاهری نتوانند او را به خود مشغول سازند و قوای حیوانی را نیز ادب و تربیت نماید تا او را به جذب و دفع وادار ن سازند و از افکار ماضی نیز به طور کلی روگردان شود چرا که این فکرها همگی به مصلحت امر معاش برمی گردند و اما مصلحت امر معاد را اموری بر عهده دارند که هدف آنها حصول لذات پایدار برای نفس می باشد.

و پس از برطرف کردن موانع ظاهری و باطنی و عامل اشتغال به ما سوی الله باید تمام همت و تصمیم خود را به کار بندد تا هدایای غیبی و واردات حقیقی یعنی تفکر را که در فصلی جداگانه ذکر می گردد به دست آورد.



## فصل دوم: تفکر

خدای تعالی در مورد تفکر می فرماید:

﴿اولم يتفكروا في انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بينهما الا بالحق﴾ (۹۲)

برای تفکر معانی زیادی گفته اند ولی بازگشت و خلاصه همه آنها در یک جمله است و آن اینکه: تفکر یعنی سیر باطنی انسانی از مبادی به مقاصد، و در اصطلاح دانشمندان نظر نیز به همین معنی است. و هیچ کس از مرحله نقص به مرتبه کمال نمی تواند برسد مگر آنکه سیری داشته باشد. و لذا گفته اند: اولین واجب، تفکر و نظر است، و در قرآن مجید نیز آیات فراوانی در تشویق بر تفکر شده که نمی توان همه آنها را برشمرد مثل:

﴿وان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون﴾ (۹۳)

و در حدیث آمده است:

﴿تفكر ساعة خير من عبادة سبعين سنة﴾ (۹۴)

ناگفته نماند که مبادی سیر، یعنی از جایی که بایستی حرکت سلوک را آغاز کرد، آفاق و انفس و سیر به معنای این است که آیات آفاقی و انفسی یعنی حکمت هایی که در ذره ذره جهان هستی و وجود آدمی یافت می شوند نشانه هایی بر عظمت و کمال آفریننده آنها گردد تا نور ابداع الهی در اجزای جهان و جان مشاهده گردد که خداوند می فرماید:

﴿سنريهم آياتنا في الافاق وفي انفسهم حتي يتبين انه الحق﴾ (۹۵)

و پس از آن دریافت شود که وجود مقدس پروردگار بر هر چه که غیر اوست شهادت و نظارت دارد چنانکه می فرماید:

﴿اولم يكف بربك انه على كل شئ شهيد﴾ (۹۶)

پس از این نوبت به استشهاد می رسد به این معنی که در تک تک ذرات عالم هستی تجلی و ظهور الهی کشف می گردد.

آیات آفاقی بعارت از شناخت واقعی موج -ودات عالم هستی ماسوی الله و فلسفه وجودی آنها به اندازه توان بشری است. این شناخت از راه علم هیئت که درباره آسمانها و ستارگان و حرکات و اوضاع و مقدار جرم و ابعاد تاثیرات آنها بحث می کند کیهان شناسی، و همچنین از راه علم زمین شناسی که درباره تربیت عناصر و فعل و انفعالات آنها بر اساس صورتها و کیفیاتی که دارند و کیفیت حصول طایع و ترکیب معادت و گیاهان و حیوانات طبیعت شناسی، و نیز از راه شناخت نفوس آسمانی و زمینی و مبادی حرکت و تاثیر و تاثرات و ویژگی ها و مشترکات آنها بو دانشهایی چون علم اعداد و مقادیر و متعلقات آنها به دست می آید. شناخت همه اینها آیات آفاقی خوانده مس شود

و اما آیات انفسی عبارت از شناخت جسم و روان از راه علم تشریح فیزیولوژی و روانشناسی پسیکولوژی است. جسم انسان دارای اعضای مفرد از قبیل استخوانها و عضلات و اعصاب و عروق و اعضای مرکب از قبیل اعضای فرمانده و فرمانبردار است که داری ابزار و ادوات و قوا و وظایفی مخصوص و حالاتی چون سلامتی و بیماری هستند و نیز روح انسان در ارتباط با جسم و دارای تاثیر و تاثر و عوامل نقض و کمال و سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی است. شناخت همه اینها آیات انفسی نامیده می شود. آنچه که گفتیم مبادی سیر است و تفکر که در آغاز آمد عبارت از شناخت این آیات و آفاقی و انفسی است و اما مقاصد و منتهای سیر را در آخر فصول و ابواب مطرح خواهیم کرد که عبارت از رسیدن به عالی ترین مراتب کمال است.

## فصل سوم: خوف و حزن

خدای تعالی درباره خوف و حزن می فرماید:

﴿و خافون ان کنتم مومنین﴾<sup>(۹۷)</sup>

علما درباره فرق بین حزن و خوف گفته اند: حزن، اندوه نسبت به چیزی است که از دست رفته و خوف، ترس نسبت به چیزی است که هنوز نیامده است.

پس حزن عبارت از ناراحتی درونی نسبت به امری ناگوار است که واقع گشته و از بین بردن آن ممکن نیست و یا نسبت به از دست دادن یک فرصت و یا امر مطلوبی است که جبران آن میسر نیست.

و اما خوف عبارت از ناراحتی درونی نسبت به امری ناگوار است که انتظار وقوع آن می رود و عوامل پیدایش آن قابل تحقق هستند و یا نگرانی نسبت به از دست رفتن امری مطلوب است که جبران آن میسر نیست. پس اگر عوامل پیدایش چنین امری قطعا و یا به احتمال بسیار زیاد اتفاق خواهد افتاد این را انتظار مکروه می نامند و این انتظار موجب ناراحتی های شدیدی خواهد بود. ولی اگر عوامل پیدایش چنین امری قطعا به وجود نخواهند آمد و فقط فکر تحقق آن موجب ناراحتی می گردد. علت آن مالیخولیا است.

و اما خوف و حزن سالکان بی فایده نیست چون حزن اگر به خاطر ارتکاب گناهان یا به واسطه از دست دادن عمر در دوری از طاعات و عبادات و یا ترک سیر و سلوک و کمال باشد چنین حزنی موجب تصمیم به توبه خواهد گشت. و خوف اگر به سبب ارتکاب گناه و نقص و نرسیدن به درجه ابرار باشد موجب تلاش در کسب خیرات و مبادرت به سلوک راه کمال است.

﴿ذلک یخوف الله به عباده﴾<sup>(۹۸)</sup>

کسی که در مقام سیر و سلوک، خوف و حزن نداشته باشد شقاوت پیشه و قسی القلب است.

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۹۹)</sup>

و هر گونه احساس امنیتی که در اثنای سیر و سلوک به خاطر از دست رفتن این خوف پدید آید موجب هلاکت خواهد گردید.

﴿فَاَمْنُوا بِمَكْرِ اللَّهِ فَلَا يَأْخُذُ بِمَكْرِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>(۱۰۰)</sup>

ولی اهل کمال و به مقصد رسیدگان از چنین خوف و حزنی مبرا هستند.

﴿إِلَّا أَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>(۱۰۱)</sup>

#### فرق خوف و خشیت و رهبت

خوف و خشیت گر چه از نظر لغوی به یک معنی هستند ولی در اصطلاح اهل سیر و سلوک بین آنها فرق است: چرا که خشیت به عالمان نسبت داده می شود چنانکه خداوند می فرماید:

﴿أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>(۱۰۲)</sup>

و بهشت نیز مخصوص اهل خشیت است که می فرماید:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾<sup>(۱۰۳)</sup>

ولی اینان خوف ندارند، که می فرماید:

﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>(۱۰۴)</sup>

پس خشیت آن ترسی است که به واسطه فهم و ادراک عظمت و هیبت الهی و آگاهی به نقصان و قصور در بندگی و طاعت و یا احتمال ترک ادب در عبودت یا کاستی در عبادت حاصل می شود و لذا خشیت نوع خاصی از خوف می باشد. و این آیه که می فرماید:

﴿وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْعَذَابِ﴾<sup>(۱۰۵)</sup>

دلیل بر این ادعاست که خوف اعم از خشیت و خشیت اخص از خوف است.  
و اما رهبت از نظر معنی به خشیت نزدیک است چنانکه می فرماید:

﴿هَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ﴾ (۱۰۶)

سالک چون به درجه رضا برسد خوف او به امن مبدل می گردد.

﴿اُولَئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ (۱۰۷)

نه از هیچ امر ناگواری نگران می شود و نه به هیچ امر مطلوبی رغبت پیدا می کند و این امنیت در پی کمال است، چنانکه آن امنیت که قبلاً گفتیم بر اثر نقص است. صاحب این امنیت خشیت نیز دارد تا آن گاه که به نظر وحدت متجلی شود که در آن صورت از خشیت نیز اثری باقی نمی ماند چون خشیت از لوازم کثرت است.

#### فصل چهارم: رجاء

خدای تعالی درباره رجاء می فرماید:

﴿اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وَ جَاهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اُولَئِكَ یَرْجُوْنَ رَحْمَةَ اللّٰهِ﴾ (۱۰۸)

اگر کسی انتظار و توقع یک امر مطلوبی را داشته باشد که در زمان آینده حاصل گردد. و به این امید به تحصیل مقدمات آن بکوشد در نتیجه یک نوع فرح و خوشحالی درونی پیدا می کند که رجاء نامیده می شود، پس اگر به طور قطع مقدمات را فراهم کرده است و می داند که مطلوب او یقیناً در آینده حاصل می شود آن را انتظار مطلوب می نامند و شادمانی در آن صورت زیاد خواهد بود و اگر یقین و یا حداقل ظن به امکان تهیه مقدمات ندارد ولی در انتظار تحقق مطلوب است، آن انتظار را تمنی می خوانند. و در عین حال انتظار مطلوب را داشته باشد چنین امیدی را رجاء ارباب غرور و حماقت می نامند.

### خوف و رجاء و جایگاه آنها در سیر و سلوک

خوف و رجاء مقابل یکدیگر هستند و در مقام سیر و سلوک رجاء مانند خوف مشتمل بر فوائد فراوانی است. چرا که رجاء باعث ترقی در درجات کمال و موجب سرعت سیر در طریق وصول به مطلوب است. چنانکه خدای سبحان می فرماید:

﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبْرُورَ لِيُوفِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (۱۰۹)

همچنین رجاء زمینه خوش گمانی به مغفرت و عفو الهی و اعتماد به رحمت پروردگار است چنانکه خداوند می فرماید:

﴿أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ﴾ (۱۱۰)

و در مورد حصول مطلوب بر اساس آن می فرماید:

﴿أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي﴾ (۱۱۱)

یعنی من طبق گمان بنده ام عمل می کنم. عدم رجاء در این مقام موجب یاس و ناامیدی است که می فرماید:

﴿أَنَّهُ لَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (۱۱۲)

و شیطان نیز به سبب همین نومیدی به لعنت ابدی گرفتار شد پس:

﴿لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ (۱۱۳)

و اما وقتی که سالک به مرتبه شناخت و معرفت رسید، رجای او منتفی می گردد، چون می داند که هر چه را که باید آماده کند مهیا کرده و آنچه را که شایسته نیست فراهم نکرده است، و در عین حال اگر هنوز رجاء داشته باشد یا از روی جهل به بایسته ها و نبایسته هاست، یا شکایت از مسبب الاسباب که چرا از مطلوب خود محروم گردیده ام. (و این هر دو از سالک عارف به دور است).

از فصل گذشته و این فصل معلوم گردید که سالک تا وقتی که به مقصد نرسیده و در سلوک می باشد خوف و رجاء دارد، که خداوند می فرماید:

﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ (۱۱۴)

چرا که شنیدن آیات رحمت و غضب (وعد و وعید) و آگاهی از دلایل نقصان و کمال و احتمال وقوع هر کدام از آنان به جای یکدیگر و احتمال محرومیت و عدم محرومیت از وصول به مقصد در پایان راه، همه اینها موجب رجاء و خوف می گردند. و هیچکدام نسبت به یکدیگر کمتر یا بیشتر نیستند، و لذا فرموده اند:

﴿لَوْ زَنَ خَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَرَجَاءُهُ لَا عُدْلًا﴾ (۱۱۵)

چرا که اگر رجاء بیشتر باشد موجب احساس امنیت نابجا می گردد:

﴿إِنْفَاءً مِّنْ مَّكَرِ اللَّهِ﴾ (۱۱۶)

و اگر خوف بر رجاء غلبه کند موجب ناامیدی و یاس هلاک کننده می شود که فرمود:

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رُّوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ (۱۱۷)

### فصل پنجم: صبر

خدای تعالی درباره صبر می فرماید:

﴿وَاصْبِرُوا﴾ (۱۱۸) ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (۱۱۹)

صبر در لغت به معنای خویشنداری از جزع هنگام رخدادهای ناگوار است، و طبیعتاً درون انسان از اضطراب، و زبان انسان از شکایت، و اعضاء و جوارح انسان از حرکات غیر عادی حفظ می گردند.

### اقسام صبر

صبر بر سه گونه است.

۱- صبر عوام که خویشنداری مصنوعی و ساختگی است تا مردم و عاقلان که ظاهر حال آنها را می بینند پسندند.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (۱۲۰)

۲- صبر زاهدان و عابدان و متقیان و بردباران، به خاطر رسیدن به ثواب اخروی که می فرماید:

﴿أَمَّا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (۱۲۱)

۳- صبر عارفان که گروهی از آنان از رخدادهای ناگوار احساس لذت می کنند زیرا می اندیشند که خداند آنان را به خاطر مبتلا ساختن به آن امر ناگوار از سایر بندگان جدا و ممتاز گردانیده است و مورد نظر الهی قرار گرفته اند که می فرماید:

﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾ (۱۲۲)

#### داستانی از صبر

در آثار آورده اند جابر بن عبدالله انصاری - که یکی از اصحاب بزرگوار پیامبر ﷺ بود - در آخر عمر به ضعف پیری و ناتوانی مبتلا شده بود. حضرت باقر علیه السلام به عیادت او رفت و احوال او را پرسید، عرض کرد: در حالتی هستم که پیری را از جوانی، و بیماری را از تندرستی، و مرگ را از زندگانی بیشتر دوست دارم.

امام باقر علیه السلام فرمود: من چنانم که اگر خداوند مرا پیر نماید پیری را بیشتر دوست دارم، و اگر جوان بدارد جوانی را بیشتر دوست دارم، و اگر بیمار بنماید بیماری را، و اگر تندرست بدارد تندرستی را بیشتر می خواهم و اگر مرگ دهد مرگ را، و اگر زندگی بخشد زندگانی را بهتر می خواهم. جابر چون این سخن را شنید صورت آن حضرت را بوسید و گفت:



رسول خدا ﷺ راست گفت که یکی از فرزندان مرا هم نام من می بینی.

﴿وَهُوَ يَقْرَأُ الْعِلْمَ بِقِرَاءَةِ الثُّورِ﴾ (۱۲۲)

یعنی: او علم را می شکافد چنانکه گاو زمین را می شکافد. و به این جهت آن حضرت را باقر علوم الاولین و الاخرین نامیده اند، و با توجه به مراتبی که گفتیم معلوم می شود که جابر در مرتبه اهل صبر بوده، و حضرت باقر علیه السلام در مرتبه رضا بسر می برده است. و بعدا شرح رضا داده خواهد شد انشاء الله تعالی.

### فصل ششم: شکر

خدای تعالی درباره شکر می فرماید:

﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾ (۱۲۳)

شکر در لغت ثنای بر منعم در مقابل نعمتهای اوست، چون بالاترین نعمتها بلکه تمامی آنها از سوی خداوند است پس بهترین کار مشغول شدن به شکر الهی است. شکرگزاری به سه صورت تحقق می پذیرد.

۱- شناخت نعمت که شامل آفاق و انفس (جهان و انسان) می باشد.

۲- وجد و خشنودی به واسطه دریافت آن نعمتها.

۳- کوشش در جهت تحصیل رضای منعم در حد توان بشری که با محبت و عشق درونی و ثنای شایسته ذات پاک پروردگار با زنان و عمل، و همچنین تلاش در جهت رضای ولی نعمت خواه با طاعت و عبادت، و خواه با اعتراف به عجز و ناتوانی حاصل می گردد. خداوند می فرماید:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (۱۲۴)

و در روایت است که:

﴿الْإِيمَانُ نِصْفٌ وَ الصَّبْرُ نِصْفٌ شُكْرٌ﴾ .

نصف ایمان صبر و نصف دیگر آن شکر است. چرا که سالک همواره یا با امری ناگوار مواجه است و یا امری مطلوب و موافق میل، پس بایستی بر موافق شکرگزاری کند و بر ناگوار صبر نماید، و همانگونه که در مقابل صبر جزع قرار دارد، در مقابل شکر کفر و کفران است و کفر نوعی از کفران محسوب می گردد. که خداوند می فرماید:

﴿وَلَنُكَفِّرَنَّ عَنْكَ سَيِّئَاتِكَ وَلَنَجْزِيَنَّكَ أَجْرَكَ وَلَنُعْظِمْ بِكَ نِعْمَتَنَا وَلَنَكْفُرَنَّ عَنْكَ وَلَنَجْزِيَنَّكَ أَجْرَكَ وَلَنُعْظِمْ بِكَ نِعْمَتَنَا وَلَنَكْفُرَنَّ عَنْكَ﴾ (۱۲۵)

از اینجا روشن می شود که ارزش شکر از ارزش صبر بالاتر است چون در مقابل صبر جزع است و در مقابل شکر کفر و اگر کفر از جزع شدیدتر است شکر نیز از صبر عظیم تر می باشد. و چون شکر هم با دل و هم با زبان و هم با اعضای دیگر بدن است اینها همه خود نعمت الهی هستند و قدرت بر بکارگیری این نعمتها در جهت شکر نیز خود نعمت دیگری است پس اگر بخواهد بر هر نعمتی شکر بگذارد بایستی بر همین نعمت توفیق شکرگزاری نیز شکر بگذارد و سخن دراز گردد تا بی نهایت و همان بهتر که شکر در آغاز و انجام با اعتراف به عجز و ناتوانی همراه باشد.

و اعتراف به عجز از شکر بالاترین شکرها است، چنانکه اعتراف به عجز از ستایش بزرگترین ستایش است. و لذا گفته اند: ﴿لَا أَحْصَى ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ وَفَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ﴾ (۱۲۶)

نکته

برای اهل تسلیم شکر منتفی است چون شکر مشتمل بر جبران نعمتهای الهی است و کسی که در مقام بندگی خود را نمی بیند چگونه در مقابل کسی که همه چیز اوست می تواند بروز و ظهوری داشته باشد، و لذا اوج شکر آنجایی است که شاکر خود را دارای وجود، و منعم را نیز دارای وجود ببیند

باب چهارم: ذکر حالاتی که برای سالک همزمان با سلوک تا رسیدن به مقصد حاصل می گردد که شامل بر شش فصل است

### فصل اول: اراده

خدای تعالی درباره اراده می فرماید:

﴿و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي- يريدون وجه الله﴾  
(۱۲۷)

اراده در لغت فارسی به معنای خواست و مشروط به سه چیز می باشد.

۱- شناخت مراد.

۲- شناخت کمالی که در مراد وجود دارد.

۳- فقدان مراد.

پس اگر مراد از اموری باشد که فعلا موجود نیست ولی می توان آن را تحصیل نمود در صورتی که اراده با قدرت ضمیمه گردد مراد حاصل می شود، و نیز اگر مراد از اموری باشد که موجود و حاصل باشد ولی حاضر نباشد اراده و قدرت موجب وصول به آن می باشند، با این تفاوت که اگر در حصول و وصول آن توقفی ایجاد گردد اراده در انسان حالتی را به وجود می آورد که آن را شوق می نامند و شوق همواره قبل از وصال است و اگر وصال به مطلوب تدریجی باشد همین که آثاری از مطلوب پیدا شد آن حالت، محبت (عشق) نامیده می شود و عشق دارای مراتبی است که آخرین مرحله آن مقارن با وصول کامل و انتهای سلوک می باشد.

و اما اراده به یک اعتبار مقارن با سلوک، و به یک اعتبار زمینه ساز سلوک است چون از یک سو طلب کمال نوعی از اراده است، و از سوی دیگر اگر به دلیل وصول به مقصد و یا علم به امتناع وصول به مقصد اراده از بین برود

سلوک نیز قطع می گردد و البته اراده ای که مقارن با سلوک است مختص ناقصان می باشد چون به کمال رسیدگان دارای چنین اراده ای نیستند بلکه اراده آنها عین کمال و محض مراد است.

### یک روایت جالب.

در روایت است که: در بهشت درختی است که آن را طوبی می نامند و هر کس که آرزویی داشته باشد آن درخت بی درنگ او را به آن آرزو می رساند و نیز گفته اند: برخی از مردم ثواب اطاعت خود را در آخرت می بینند، در حالی که ثواب برخی از افراد عین عمل آنان است، و این سخن مؤید آن است که اراده برخی از افراد عین مراد آنان می باشد. زیرا کسی که در سلوک به مرحله رضا برسد از خود اراده ای نخواهد داشت. یکی از بزرگان که طالب این مرحله بوده چنین می گوید:

﴿لَوْ قِيلَ لِي مَا تَرِيدُ؟ أَقُولُ أَرِيدُ أَنْ لَا أَرِيدُ﴾ یعنی: اگر از من بپرسند که چه می خواهی در جواب خواهم گفت که: می خواهم که چیزی نخواهم.

### فصل دوم: شوق

خدای تعالی درباره شوق می فرماید:

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِثَ لَهُ قُلُوبُهُمْ﴾ (۱۲۸)

شوق دریافت لذت محبت و عشقی است که لازمه اراده شدید و آمیخته با رنج مفارقت است؛ و در حال سلوک پس از شدت ارادت، شوق ضروری است، و چه بسا قبل از سلوک وقتی که به کمال مطلوب آگاهی پیدا شود شوق نیز حاصل گردد؛ و سالک هر اندازه که در سلوک ترقی و پیشرفت کند شوق او نیز بیشتر و صبر او کمتر خواهد شد تا آنگاه که به مطلوب برسد و لذت او به

اندوهی آمیخته نباشد و دیگر رنج مفارقت نداشته باشد، آنجا است که شوق نیز به پایان می رسد. و چه بسا ارباب طریقت مشاهده محبوب را شوق نامند به این جهت که مطلوب آنها اتحاد است و هنوز حاصل نشده است.

### فصل سوم: عشق (محبت)

خدای تعالی درباره محبت می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (۱۲۹)

محبت به معنای ابتهاج و سرور نسبت به حصول یک مال، یا تخیل حصول یک مال خیالی یا واقعی قابل ادراک می باشد.

به عبارت دیگر، محبت عبارت است از میل به آن چیزی که به کمال انسان ذاتا و یا کمال محسوب می گردد. و چون لذت عبارت از ادراک موافق طبع یعنی نیل به کمال است، محبت نیز از لذت یا تحصیل لذت خالی نیست.

محبت قابل شدت و ضعف می باشد که اولین مرتبه آن اراده است چرا که محبت بدون اراده وجود ندارد و مرحله بعد وقتی است که اراده همراه شوق می آید، و مرحله بعد جایی است که اراده و شوق موجب تحقق مراد شده باشند که در این صورت محبت شدت بیشتری پیدا می کند و تا وقتی که بین انسان و مطلوب او مغایرت وجود دارد محبت نیز وجود دارد و عشق به معنای محبت بسیار زیاد است.

و چه بسا طالب و مطلوب در حقیقت متحد گشته ولی به یک اعتبار متغایر باشند و هر گاه که این اعتبار از میان برخیزد محبت نیز برمی خیزد. پس پایان محبت، اتحاد است.

### سخنی از حکیمان درباره عشق

حکیمان گفته اند: محبت یا فطری و غریزی است و یا اکتسابی، محبت فطری و غریزی در تمامی موجودات وجود دارد، مثلاً در فلک، محبتی است که موجب حرکت او می گردد<sup>(۱۳۰)</sup>، و در هر عنصر که میل به مکان و سایر احوال طبیعی از قبیل وضع و مقدار و فعل و انفعال دارد، و نیز در ترکیباتی از قبیل مغناطیس در آهن ربا محبت نیز وجود دارد؛ محبت در گیاهان بیشتر از ترکیبات است چرا که رشد و تغذیه و تحصیل بذر و حفظ نوع می نمایند و نیز در حیوانات بیشتر از گیاهان است، چرا که انس و الفت به هم نوع و تمایل به آمیزش و علاقه و محبت نسبت به فرزند و هم نوع در آنها وجود دارد و لکن در انسان محبت غالباً از نوع اکتسابی است و سه چیز علت وجود آن در انسان می باشد.

۱- لذت خواه جسمانی خواه غیر جسمانی، خواه تخیلی خواه حقیقی.

۲- منفعت خواه مجازی مانند منافع دنیوی که نفع آن بالعرض است، و خواه حقیقی که نفع آن بالذات است.

۳- تشابه جوهری که خود نیز بر دو نوع است:

اول: تشابه جوهری عالم مثل تشابه اخلاقی و مزاجی دو نفر که از اخلاق و رفتار یکدیگر خشنود و راضی هستند.

دوم: تشابه جوهری خاص مثل تشابه اهل حق با همدیگر که همگی در پی کسب کمال از کامل مطلق هستند.

و چه بسا انگیزه یک محبت ترکیبی دو و یا سه علت مذکور باشد یعنی هم لذت هم منفعت و هم تشابه دست به دست هم داده و موجب پیدایش محبتی گردیده است. البته محبت مبتنی بر معرفت و شناخت نیز وجود دارد، چنانکه

عارف نسبت به ذات حق محبت دارد و چون لذت و منفعت و خیر همه از جانب آن کامل مطلق به او رسیده است نسبت به او عشق می ورزد، و لذا می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (۱۳۱)

#### سخنی از اهل ذوق در باب عشق

اهل ذوق گفته اند: رجاء، خشیت، شوق، انس، انبساط، توکل، رضا و تسلیم همگی از لوازم عشق و محبت هستند، چرا که محبت با تصور رحمت محبوب مقتضی رجاء است و با تصور هیبت او، مقتضی خشیت، با تصور عدم وصول به او مقتضی شوق، با تصور تحقق وصول به او مقتضی انس، با تصور افراط انس مقتضی انبساط، با تصور اطمینان به عنایت مقتضی توکل، با تصور زیبایی هر چه که از محبوب صادر می شود مقتضی رضا، با تصور قصور و کوتاهی و عجز و احاطه و کمال و قدرت محبوب مقتضی تسلیم است.

و خلاصه آنکه محبت راستین یک چهره به تسلیم دارد آنگاه که انسان محبوب خود را حاکم مطلق و خود را محکوم مطلق بداند، و یک چهره به فناء دارد آنگاه که عاشق همه چیز را در معشوق دیده و خود را هیچ نبیند. اگر کسی به این مقام برسد تمامی ما سوی الله در نزد او حجاب خواهد بود. پس نهایت سیر و سلوک او این است که از همه چیز، روگردان و با تمام وجود متوجه او باشد. ﴿وَالِی اللّٰهُ یَرْجِعُ الْأَمْرَ كُلَّهُ﴾ (۱۳۲)

#### فصل چهارم: معرفت

خدای تعالی درباره معرفت می فرماید:

﴿شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۱۳۳)

معرفت در لغت فارسی به معنای شناخت است. و در این جا منظور از معرفت، بالاترین مرتبه خدانشناسی است، چرا که خدانشناسی مراتب فراوان دارد، و مراتب معرفت مانند شعله آتش است که برخی فقط نام آن را شنیده اند که موجودی سوزاننده است؛ هر چه به آن برسد می سوزد و اثر آن در هر چه در آن افتد ظاهر می شود و هر چه که از آن بردارند کم نمی شود و هر چه که از آن جدا گردد بر خلاف طبع آن خواهد بود. این موجود آتش نامیده می شود.

در شناخت خداوند نیز برخی به همین اندازه اند که نام آنها را مقلدان می گویند مثل کسانی که سخن بزرگان را در باب معرفت پذیرفته اند ولی دلیلی بر آن ندارند.

برخی که به شناخت بالاتری رسیده اند دودی از آتش به آنها رسیده است و می دانند که این دود از چیزی برخاسته است پس حکم می کنند که دود اثر آن آتش است. در معرفت الهی نیز برخی به همین اندازه اند که اینها را اهل نظر می گویند که به برهان قاطع می دانند که صانعی هست و دارای آثاری می باشد و آثار قدرت او را دلیل وجود او می دانند.

از این دسته بالاتر کسانی هستند که به واسطه مجاورت با آتش اثری از حرارت آن احساس می کنند و از آن نیز بهره می برند، و در شناخت خداوند نیز برخی به این مرتبه رسیده اند که مؤمنان به غیب نامیده می شوند و خدای را از پشت پرده می شناسند.

و بالاتر از این گروه کسانی هستند که از آتش منافع فراوانی از قبیل پخت و پز و امثال آن برده اند، و در خدانشناسی هم گروهی لذت معرفت را دریافته و به آن سرور مبتهج هستند.



تا اینجا مراتب اهل دانش از خداشناسان را گفتیم ولی بالاتر از اینها کسانی هستند که خود آتش را مشاهده می کنند و به واسطه نور آن آتش موجودات دیگر را نیز مشاهده می کنند. در خداشناسی نیز گروهی را اهل بینش و هم چنین عارفان می گویند و اینها هستند که معرفت حقیقی دارند. و کسانی که در مراتب بالاتر از این قرار گرفته اند اهل یقین می باشند که مقام بالاتری از عارفان دارند - درباره یقین و اهل یقین بعدا مطالبی را مطرح خواهیم کرد انشاء الله -.

برخی از اهل یقین از باب معاینه معرفت دارند که اینها را اهل حضور می نامند که دارای اءنس و انبساط می باشند و اما نهایت مراتب معرفت آنجایی است که دیگر عارف از میان برخیزد مانند کسی که در آتش سوخته و از بین رفته باشد.

### فصل پنجم: یقین

خدای تعالی در مورد یقین می فرماید:

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (۱۳۴)

در حدیث آمده است که:

﴿مَنْ اعْطِيَ الْيَقِينَ وَ مِنْ أَوْقَى حَظَّهُ مِنْهُ لَا يَبَالُ بِمَا انْتَقَصَ مِنْ صَلَوَةٍ وَ صَوْمَةٍ﴾ (۱۳۵)

یقین در نزد عرف به معنای اعتقاد جزمی مطابق با واقع و ثابتی است که زوال آن ممکن نیست؛ و یقین در حقیقت ترکیبی است از علم به معلوم و محال بودن خلاف آن.

## مراتب یقین و مثال آن

یقین دارای مراتبی است که در قرآن کریم به علم یقین و حق یقین تعبیر شده است چنانکه در یک جا می فرماید:

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَمْ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ (۱۳۶)

و در جای دیگر می فرماید:

﴿وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْحَقُّ الْيَقِينُ﴾ (۱۳۷)

و همان طور که آتش برای معرفت به طور مثال ذکر گردید در باب یقین نیز همین مثال وجود دارد.

یعنی هر چه به توسط نور آتش مشاهده شود مانند علم یقین است، دیدن خود جرم آتش که بر اشیاء قابل رؤیت نور می افکند به منزله عین یقین است، و تاءثیر آتش در هر چه که در آن بیفتند و هویت آن را از بین ببرد و فقط آتش بماند و نه هیچ چیز دیگر به منزله حق یقین است؛ و جهنم گر چه خود عذاب است ولی چون افتادن در آن موجب سوختن و نابود شدن است دیدن آن از دور و نزدیک و ورود در آن برای این سه مرحله یقین مثال زده شده است. ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ﴾

## فصل ششم: سکون

خدای تعالی در مورد سکون و آرامش می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (۱۳۸)

سکون بر دو گونه است.

۱- سکون متعلق به اهل نقص که این سکون قبل از سلوک است چرا که صاحب آن از مطلوب و کمال بی خبر است و آن را غفلت می گویند.

۲- سکون متعلق به اهل کمال که پس از سلوک و هنگام وصول به مطلوب حاصل می شود که آن را اطمینان می خوانند.

و آن حالتی را که بین این دو سکون وجود دارد حرکت و یا سیر و سلوک می گویند، و حرکت از لوازم محبت است قبل از وصول و سکون از لوازم معرفت است مقارن با وصول و لذا گفته اند:

﴿لو تحرك العارف هلك ولو سكن المحب هلك﴾

یعنی: اگر عارف حرکت کند هلاک می شود و اگر محب ساکن باشد هلاک می گردد.

از این مبالغه آمیزتر نیز گفته اند:

﴿لو نطق العارف هلك ولو سكت المحب هلك﴾

یعنی: اگر عارف حرف بزند هلاک می شود و اگر محب سکوت کند هلاک می گردد.

این است حالات سالک تا آنگاه که به مقصد برسد. والله اعلم.

## باب پنجم: حالاتی که برای سالک پس از سلوک حاصل می گردد مشمول بر شش فصل است

### فصل اول: توکل

خدای تعالی در مورد توکل می فرماید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مَوْمِنِينَ﴾ (۱۳۹)

توکل به معنای واگذار کردن کار به کسی است. و منظور از آن در اینجا توکل بنده به خداست در کاری که انجام می دهد یا برای او پیش می آید، چون او یقین دارد که خداوند از او داناتر و تواناتر است، لذا کار خود را به او واگذار می کند تا اگر تقدیر الهی باشد آن کار را به سامان برساند و به آنچه که خداوند مقرر فرماید خرسند و راضی است، خدای منان خود فرموده:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾ (۱۴۰)

خرسندی انسان نسبت به کار خدا این گونه حاصل می شود که تامل در حالات گذشته خود کند که اول او را به وجود آورده است و چندین حکمت در آفرینش او قرار داده که در تمام عمر نمی توان به یک هزارم آن پی برد، و سپس او را پرورش داده و از درون و بیرون او را مجهز نموده تا زندگی را ادامه دهد و از نقص به کمال برهد بدون آنکه از درگاه او درخواستی صورت گرفته باشد.

و بر طبق مصلحت، او را رشد داده تا بداند که در آینده نیز هر چه که لازم باشد فراهم خواهد کرد و از تقدیر و اراده الهی بیرون نخواهد بود، پس بر خداوند اعتماد می کند و در وی اضطراب و نگرانی باقی نمی ماند و برای او یقین حاصل می شود که خداوند کار او را سامان می بخشد چه اضطراب داشته باشد و چه نداشته باشد و لذا می فرماید:

﴿من انقطع الى الله كفاه الله كل مؤنثه و رزقه من حيث لا يحتسب﴾ (۱۴۱)

و توکل آن نیست که انسان دست از همه کارها بردارد و بگوید که به خدا واگذار نمودم، بلکه به آن معنی است که بعد از یقین به آنکه همه کاره به دست خدا است، بداند که بسیاری از امور بر اساس شرایط و اسباب حاصل می شوند، چون قدرت و اراده الهی به برخی از امور تعلق می گیرد و به برخی تعلق نمی گیرد و قطعاً اراده و قدرت الهی بر حسب شروط و عامل ویژه به چیزی تعلق می گیرد، پس خویشتن و علم و قدرت خود را از جمله اسباب و شروط باید شمرد که برای ایجاد و پیدایش برخی از امور باید حضور داشته باشند.

بنابراین باید در چنین کارهایی که اراده و قدرت انسان نیز از شروط و اسباب پیدایش آنها است کوشا باشد، مثل کسی که به واسطه او کار مورد علاقه محبوب و مولای او حاصل می گردد و اینجاست که توهم اجتماع جبر و تفویض پیش می آید. چون اگر آن کار را به مولا نسبت بدهد توهم جبر پیش می آید و اگر به شروط و اسباب نسبت بدهد توهم تفویض لازم می آید، ولی اگر به دقت بررسی شود نه جبر مطلق و نه تفویض مطلق هیچکدام لازم نمی آیند، و این همان کلام امام صادق علیه السلام است که فرموده:

﴿لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین﴾ (۱۴۲)

پس خود را در کارهایی که به خود او مربوط می شود متصرف می داند، البته به منزله ابزار و ادوات نه به منزله فاعل و تصرف کننده در ابزار و ادوات. در حقیقت آن دو اعتبار که یکی مربوط به فاعل و دیگری مربوط به ابزار است متحد می شوند، و هر دو از فاعل دانسته می شوند و در عین حال نقش ابزار هم نادیده گرفته نمی شود.

البته این مطلب دقیقی است و جز با تمرین قوه تفکر و اندیشه نمی توان مسئله جبر و تفویض را حل نمود، و اگر کسی به این مرتبه برسد به یقین می

داند که تقدیر همه موجودات در دست خداوند است و هر کاری که انجام می دهد در وقت و شرایط و با ابزار و علت خاصی آن را ایجاد می کند و لذا تعجیل را در طلب یا تاءنی را در دفع آن موثر نمی داند و خود را نیز یکی از عوامل و شروط و ادوات می بیند و از دل بستگی نسبت به امور عالم رهایی می یابد و در کارهای خود جدی تر می شود به حقیقت این معنا را تصور می کند که:

﴿اليس الله بكاف عبده﴾ (۱۴۳)

و در زمره متوکلان قرار می گیرد، و در حق چنین کسی این آیه نازل شده است:

﴿فازا عزمتم فتكل على الله ان الله يحب المتوكلين﴾ (۱۴۴)

## فصل دوم: رضا

خدای تعالی در مورد رضا می فرماید:

﴿لكيلا تاءسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم﴾ (۱۴۵)

رضا به معنای خشنودی است، و ثمره محبت و نتیجه عدم انکار ظاهری و باطنی و قلبی و قولی و عملی نسبت به کار خدا است. مطلوب اهل ظاهر آن است که خداوند از ایشان راضی باشد تا از خشم و کيفر او در امان باشند، ولی اهل حقیقت طالب این هستند که از خداوند راضی باشند، و هیچ حالی از احوال گوناگون چون مرگ و زندگی و بقا و فنا و رنج و راحت و سعادت و شقاوت و ثروت و فقر مخالف طبع آنان نباشد و یکی را بر دیگری ترجیح ندهند، چون می دانند که صدور همه این حالات از خداوند است و محبت خداوند در دل آنها راسخ و استوار است، پس افزون بر اراده و مراد او هیچ چیز نمی طلبند. و هر چه پیش آید به آن راضی و خشنودند.

## گفتاری از بزرگان در باب رضا

از یکی از بزرگان نقل می کنند که هفتاد سال عمر کرد و در مدت عمر خود یک مرتبه نگفت کاش چنین نبود و ای کاش چنان بود.

از بزرگی پرسیدند که از رضا چه اثری در خود یافتی؟ گفت: از رضا به من بویی نرسیده است، و در عین حال اگر من را به عنوان پلی بر دوزخ قرار دهند و تمامی خلایق از آن بگذرند و به بهشت بروند و مرا به تنهایی وارد دوزخ کنند به هیچ وجه در دل من تاثیری ایجاد نمی شود که چرا بهره من بر خلاف دیگران است.

هر کس که یکسان بودن حالات مختلفی که ذکر کردیم در دل او راسخ گردد مطلوب و مراد او در حقیقت همان است که واقع شده است و لذا گفته اند: به هر کس، هر چه داده اند همان است که باید به او بدهند و رضای خدا وقتی از بنده حاصل می شود که رضای بنده از خدا حاصل شود.

﴿رضی الله عنهم و رضوا عنه﴾<sup>(۱۴۶)</sup> پس تا وقتی که کسی بر امری از امور جهان هستی هر چه که باشد اعتراض داشته باشد و یا به ذهن بیاورد و یا ممکن باشد که به خاطر بیاورد از مرتبه رضا بی نصیب است.

و کسی که به مرحله رضا بار یافته همواره در آسایش است خواه چیزی داشته باشد، یا نداشته باشد و در حقیقت ناداری او همه دارندگی است.

﴿و رضوان من الله اکبر﴾<sup>(۱۴۷)</sup>

و لذا دربان بهشت را رضوان نامیده اند و گفته اند:

﴿الرضا باب الله الاعظم﴾<sup>(۱۴۸)</sup>

چرا که اگر کسی به مقام رضا برسد به بهشت خواهد رسید و در هر چه که بنگرد به نور رحمت الهی می نگرد که می فرماید:

﴿المومن ينظر بنور الله﴾<sup>(۱۴۹)</sup>

زیرا خداوند پدیدآورنده همه موجودات است و اگر امری از امور عالم را نپسندد محال است که به وجود درآید و اگر هیچ امری از نظر انسان ناپسند نباشد از همه آنها راضی و بر هیچ از دست رفته ای غمگین و نسبت به هیچ دستاوردی شادمان و مسرور نخواهد بود.

﴿ان ذلك من عزم الامور﴾ (۱۵۰)

### فصل سوم: تسلیم

خدای تعالی در مورد تسلیم می فرماید:

﴿فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدون في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما﴾ (۱۵۱)

تسلیم در لغت به معنای باز پس دادن است. ولی در اینجا منظور آن است که سالک هر چه را که به خود نسبت داده است به خدا بسپارد، و این مرتبه از توکل بالاتر است، چون در توکل واگذار کردن کار به خدا و وکیل گرفتن پروردگار در آن کار است، و همچنان انسان ارتباط خود را با آن کار می بیند، ولی در تسلیم قطع این تعلق و ارتباط به طور کلی است و همه کارها مربوط به خداوند است.

و نیز مقام تسلیم بالاتر از مقام رضا است چون در مرتبه رضا هر کار که خدا انجام بدهد مورد رضایت بنده است، ولی در این مرتبه انسان اصلا طبع و موافق و مخالف طبع خود را به خدا واگذار کرده است و او را طبعی نمانده که چیزی مخالف یا موافق آن باشد. پس آیه:

﴿لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت﴾ (۱۵۲)

مربوط به مرحله رضا است و ﴿يسلموا تسليما﴾ (۱۵۳) به مرحله بالاتر از رضا نظر دارد.



چون سالک به نظر تحقیق بنگرد خود را برتر از حد رضا و حد تسلیم می بیند زیرا در هر دو مرحله انسان خود را در مقابل خدا قرار داده است یعنی در مرحله رضا او راضی است و خدا مرضی عنه و در مرحله تسلیم او تسلیم کننده است و خدا پذیرنده ولی در مرحله توحید این اعتبارات نیز از میان برمی خیزد.

### فصل چهارم: توحید

خدای تعالی در مورد توحید می فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ (۱۵۴)

توحید یکی گفتن و یک انجام دادن است و توحید در گفتار شرط ایمان به مبدا و آغاز معرفت و به معنای تصدیق وحدانیت خداوند است ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ (۱۵۵)

و توحید در کردار کمال معرفت است که بعد از ایمان حاصل می شود، به این معنی که اگر برای کسی یقین حاصل شود که جز خداوند کسی وجود را افاضه نمی کند، و فیض الهی نیز وجود منفرد نیست، پس از کثرت، چشم می بندد و همه را یکی می بیند و یکی می داند، پس در نهایت برای کثرت، و حدتی قائل است و از مرتبه: ﴿وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْوَهَيْتَةِ﴾ (۱۵۶)

به مرتبه: ﴿وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْوُجُودِ﴾ (۱۵۷) منتقل می گردد.

در این مرتبه است که ماسوی الله حجاب سالک می شوند و نظر به غیر خدا را شرک مطلق محسوب می کند و به زبان حال می گوید:

﴿إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّی فُطِرَ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۱۵۸)

### فصل پنجم: اتحاد

خدای تعالی در مورد اتحاد می فرماید:

﴿ولا تدع مع الله اله آخر لا اله الا هو﴾ (۱۵۹)

توحید یکی کردن و اتحاد یکی شدن است. درباره توحید، خداوند فرمود:

﴿ولا تجعل مع الله اله آخر﴾ (۱۶۰)

و درباره اتحاد فرمود:

﴿ولا تدع مع الله اله آخر﴾

زیرا در توحید شائبه تکلف هست ولی در اتحاد نیست. پس هرگاه که وحدت مطلق گشته و در ضمیر انسان راسخ گردد به گونه ای که احساس دوگانگی بین خود و خداوند نکند به اتحاد رسیده باشد. اتحاد به آن معنی نیست که برخی از کوتاه فکran می پندارند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده با خداوند است ﴿تعالى الله عن ذلك علوا کبیرا﴾ بلکه مراد آن است که همه او را می بینند و نیاز به این تکلف ندارند که بگویند هر چه غیر از او است از اوست، پس همه یکی هستند، بلکه به نور تجلی الهی بینا گشته و غیر او را نمی بینند و دیده و دیداری در کار نیست و همه یکی می شوند.

و دعای حسین بن منصور حلاج مستجاب شد که گفت:

بینی و بینک انی نیازعنی فادفع بفضلک انی من البین (۱۶۱)

و انیت او از میان برخاست تا توانست بگوید:

﴿انا من اهوی و من اهوی انا﴾ (۱۶۲)

و در این مقام معلوم می شود آنکه گفت: ﴿انا الحق﴾ و ﴿سبحانی ما اعظم

شاءنی﴾ (۱۶۳) ادعای خدایی نکرده، بلکه ادعای نفی انیت خود و اثبات انیت غیر

خود کرده است.

## فصل ششم: وحدت

خدای تعالی در مورد وحدت می فرماید:

﴿لَمَن الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (۱۶۴)

وحدت به معنای یگانگی است که برتر از اتحاد است، چون از اتحاد که به معنای یکی شدن است بوی کثرت می آید ولی در وحدت چنین شائبه ای وجود ندارد، در آنجا سکون، حرکت، فکر، ذکر، سیر، سلوک، طلب، طالب، مطلوب، نقص و کمال همه از میان برمی خیزند.

﴿إِذَا بَلَغَ الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَاْمْسِكُوا﴾ (۱۶۵)

## باب ششم: فنا

خدای تعالی در مورد فنا می فرماید:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (۱۶۶)

در مقام وحدت سالک، سلوک، سیر، مقصد، طلب، طالب و مطلوب همه از میان برمی خیزند. همه چیز جز ذات او نابود می شود.

و اثبات این سخن و بیان آن و نفی این سخن و بیان نفی هم نیست. چون اثبات و نفی مقابل یکدیگرند و دوگانگی مبدا کثرت است، و لذا نفی و اثبات در آنجا معنی ندارد، و نفی در نفی، و اثبات در اثبات و نفی اثبات و اثبات نفی نیز وجود ندارد.

این را فنا می خوانند که معاد مخلوقات به فنای آنها صورت می گیرد، چنان که آغاز آن هم عدم بوده:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ (۱۶۷)

و معنی فنا یک طرف با کثرت دارد که:

﴿كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَأَنْ يُبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۱۶۸)

فنای به این معنی هم نباشد هر چه که بتوان به زبان آورد یا در وهم گنجانید و یا به خاطر آورد در مورد فنا همه منتفی است:

﴿إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾

همه چیز به خداوند به طور کامل برمی گردد.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى. سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ، وَ السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ نَقَلُوا مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ وَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۱۶۹)

## پی نوشت ها :

- ۱- حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «من هر کجا باشم خداوند مرا مایه برکت قرار داده است».
- ۲- اشاره به این که: این سگ آستان مقدس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که پای خود را دراز کرده است. این آیه درباره سگ اصحاب کهف می باشد که دو دست خود را در غار گسترانیده بود. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۸.
- ۳- لازم به ذکر است که تدوین این کتاب بر اساس نسخه کتاب اوصاف الاشراف، با تصحیح مرحوم حاج سید نصرالله تقوی که همراه با ترجمه عربی آن توسط شیخ رکن الدین جرجانی - شاگرد علامه حلی -، و در سال ۱۳۴۵ با نظارت مرحوم علامه شعرانی، به سعی آقای محمد مدرسی اعراب گذاری شده و در سال ۱۳۶۲ توسط انجمن اسلامی الغدير به طبع رسیده است می باشد.
- ۴- ذاریات: سوره ۵۱، آیه ۵۶.
- ۵- روم: سوره ۳۰، آیه ۸.
- ۶- نازعات: سوره ۷۹، آیه ۴۱-۴۰.
- ۷- بحار الانوار: ج ۷۱، ص ۲۲۰، و در ص ۱۷۳ به نقل از امام صادق علیه السلام آمده؛ و در کنز العمال: ج ۱۶، ص ۲۱۴ به نقل از امام حسن علیه السلام چنین ذکر شده: من کان یومه خیرا من غده فهو مغبون
- ۸- تاریخ مغول (اقبال): ص ۵۰۲.
- ۹- روضات الجنات: ج ۶، برگرفته از ص ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹ ریحانة الاءدب: ج ۲، برگرفته از ص ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷ و ۱۸۱.
- ۱۰- اساس الاقتباس: (مقدمه) از صفحه ۱۸ تا ۳۱ نام ۱۸۵، اثر خواجه ذکر شده.
- ۱۱- اخلاق ناصری: ص ۵ - ۴.
- ۱۲- عنکبوت: سوره ۲۹، آیه ۶۹.
- ۱۳- نعت = توصیف
- ۱۴- معرا = خالی.
- ۱۵- تعطیل = عدم شناخت عقلی.

- ۱۶- بر ستایش تو قادر نیستم، تو همان هستی که خودت درباره خود تصیف کردی و تو برتر از آن هستی که گویندگان درباره تو می گویند.
- ۱۷- سالکان طریقت = اهل سیر و سلوک.
- ۱۸- منبی = گزارشگر.
- ۱۹- خداوند = مالک و پادشاه.
- ۲۰- سیف = شمشیر.
- ۲۱- قدوه = الگو و مقتدا.
- ۲۲- نفاذ = تحقیق.
- ۲۳- عوایق = موانع.
- ۲۴- سوره فصلت: آیه ۴۲. هیچ باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید
- ۲۵- هفوات = لغزشها.
- ۲۶- خداوند لطیف و پاسخ دهنده است.
- ۲۷- هر کس که دو روز او مساوی باشد ضرر کرده است.
- ۲۸- کارهای پسندیده نیکان، کارهای ناپسند مقربان درگاه الهی محسوب می گردد.
- ۲۹- سوره انعام: آیه ۸۲. آنان که ایمان آورده و ایمان خود را به ستم نیامیخته اند دارای امنیت هستند و هدایت یافته اند.
- ۳۰- سوره عصر: آیه ۳. مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند (در خسران و زیان نیستند)
- ۳۱- سوره نساء: آیه ۱۳۶. ای مومنان، به خدا و پیامبر و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده ایمان بیاورید
- ۳۲- سوره حجرات: آیه ۱۴. اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید بلکه بگویید تسلیم شدیم و ایمان در قلب شما وارد نشده است
- ۳۳- سوره حجرات: آیه ۱۵. مومنان کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش داشته و دچار تردید نشده و جهاد کردند
- ۳۴- سوره بقره: آیه ۵. آنانکه ایمان به غیب دارند
- ۳۵- سوره انفال: آیه ۲. مومنان کسانی هستند که وقتی که نام خدا را می شنوند قلبهایشان می لرزد و وقتی که آیات الهی برای آنها خوانده می شود ایمان آنها افزوده می گردد
- ۳۶- آنها به راستی و حقیقتا اهل ایمانند

- ۳۷- سوره یوسف: آیه ۱۰۶. اکثر آنها ایمان به خدا نیاوردند مگر آنکه مشرک هستند
- ۳۸- سوره ابراهیم: آیه ۲۷. خداوند مؤمنان را با قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت می کند
- ۳۹- سوره انعام: آیه ۷۱. مانند کسی است که شیاطین او را در زمین افکنده و حیران است
- ۴۰- ملکه در مقابل حال است. حال آن حالتی است که زود از بین می رود مثل زردی رنگ انسان ترسیده و سرخی رنگ انسان خجالت زده، ولی ملکه حالتی است که به زودی زوال نمی پذیرد مثل شجاعت و حسادت و سایر ملکات اخلاقی.
- ۴۱- سوره انعام: آیه ۱۶۲. بگو به درستی که نماز و اعمال و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند جهانیان است
- ۴۲- بحار: ج ۷۰، ص ۲۱۰، باب ۵۳، روایت ۳۲. نیت انسان مومن بهتر از عمل اوست
- ۴۳- بحار: ج ۶۷، ص ۱۱۱، باب ۳۰، روایت ۲۱. اعمال با نیت شکل می گیرند
- ۴۴- بحار: ج ۶۷، ص ۱۱۱، باب ۳۰، روایت ۲۱. هر کسی در هر کاری هر نیتی که بکند به آن دست خواهد یافت، و هر کسی که به سوی خدا و پیامبرش هجرت کند هجرتش به سوی خدا و پیامبرش صورت می گیرد، و هر کس که به سوی دنیا هجرت کند که بخواد به آن دست یابد و یا بخواد با زنی ازدواج کند هجرت او به سمت همان چیزی است که به آن هجرت نموده است
- ۴۵- سوره نساء: آیه ۱۴. در بسیاری از نخواستارهای شما خیری نیست مگر آن کس که فرمان به صدقه ای و یا کار پسندیده ای و یا اصلاح بین مردم بدهد و اگر کسی اینها را به قصد به دست آوردن رضای الهی انجام بدهد به زودی اجر عظیمی به او خواهیم داد
- ۴۶- سوره توبه: آیه ۱۱۹. ای مومنان تقوای الهی پیشه کنید و با راستگویان باشید
- ۴۷- سوره احزاب: آیه ۲۳. آنان مردانی هستند که عهد و پیمانی را که با خدا بسته اند به مرحله صدق رسانیدند
- ۴۸- سوره نساء: آیه ۶۹. پس آنان با کسانی که خداوند به آنها نعمت داده یعنی انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان هستند
- ۴۹- سوره مریم: آیه ۴۱. آن بزرگوار پیامبری صدیق بود. این تعریف درباره دو پیامبر یعنی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و ادريس عَلَيْهِ السَّلَام آمده است
- ۵۰- سوره مریم: آیه ۵۰. و ما قرار دادیم برای آنها زبانی راست گو و بلندمرتبه
- ۵۱- سوره زمر: آیه ۵۴. و به سوی خدایتان انابه کنید و تسلیم او باشید
- ۵۲- سوره ص: آیه ۳۳. او با قلبی متوجه به خدا آمد

- ۵۳- سوره مومن: آیه ۱۳. کسی جز اهل انابه متذکر نیست
- ۵۴- سوره ق: آیه ۳۵-۳۱. بهشت برای متقیان نزدیک می گردد و (زمان آن) دور نیست. این وعده ای است که به شما داده شده است و برای تمامی درها محافظانی وجود دارد. کسانی که در پنهان از خدا بترسند و با قلب متوجه به خدا بیایند (به آنها گفته می شود) وارد بهشت شوید با امنیت و سلامت. این روز جاودانگی است و هر چه بخواهد در آنجا وجود دارد و نزد ما بیشتر از آن نیز هست
- ۵۵- سوره بینه: آیه ۵. آنها، مامور نشدند مگر آنکه خدای را پرستند در حالی که دین را خالص برای او می دانند
- ۵۶- سوره زمر: آیه ۳. آگاه باشید که دین خالص از برای خداوند است.
- ۵۷- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۶، باب ۹۸، روایت ۸. نیت شرک در میان امت من از حرکت یک مورچه سیاه بر روی یک سنگ در دل شب سیاه مخفی تر است.
- ۵۸- سوره کهف: آیه ۱۱۰. هر کس که طالب لقای پروردگارش می باشد باید عمل صالح انجام دهد و به عبادت پروردگارش هیچ کس را شریک نگرداند.
- ۵۹- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹، باب ۵۴، روایت ۲۵. هر کس که برای خداوند چهل روز اخلاص ورزد چشمه های حکمت از قلبش جوشیده و بر زبانش جاری می شوند.
- ۶۰- سوره نور: آیه ۳۱. ای مؤمنان همگی به سوی خداوند توبه کنید تا شاید رستگار شوید.
- ۶۱- بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۸۳. به درستی که بر قلب من زنگاری می نشیند و من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم.
- ۶۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۴، باب ۲۱، روایت ۵. پشیمانی توبه است.
- ۶۳- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱، روایت ۱۶. کسی که از گناه توبه کند، مانند کسی است که اصلاً گناه نداشته است.
- ۶۴- سوره تحریم: آیه ۸. ای مومنان، توبه کنید به سوی خداوند توبه ای نصیحت کننده، چه بسا خداوند گناهان شما را ببوشاند.
- ۶۵- سوره نساء: آیه ۱۷. توبه بر خداوند است برای کسانی که از روی نادانی گناه می کنند و به زودی توبه می کنند پس خداوند بر آنها توبه می کند.
- ۶۶- سوره توبه: آیه ۱۱۷. به تحقیق خداوند بر پیامبر ﷺ و مهاجر و انصار که از او در دوران سختی پیروی کردند توبه کرد.



۶۷- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۶، باب ۱۶، روایت ۶. البته بحار از نهج البلاغه نقل می کند و در هر دو ماخذ مضله به صورت مفرد آمده، و شاید مرحوم خواجه به عنوان یک نکته ذکر کرده اند نه به عنوان روایت. و معنی آن چنین است: راست و چپ هر دو گمراهی هستند.

۶۸- این عبارت عربی، تلفیقی از گفته های معصومین و قرآن است، نه اینکه آیه و یا روایتی مستقل باشد.

۶۹- سوره طه: آیه ۱۳۱. چشم خود را میفکن به آنچه که، افرادی را به وسیله آن بهره مند ساختیم تا آنها را بیازماییم و آن شکوفه ای از زندگی دنیاست در حالی که رزق خدایت بهتر و ماندگارتر است

۷۰- ممکن است انسان به واسطه آن که دسترسی؛ به امور مذکور ندارد نسبت به آنها بی اعتنا و بی رغبت باشد.

۷۱- ممکن است انسان بی واسطه آن که راههای به دست آوردن موارد مذکور را نمی داند و یا لذتهای ظاهری آنها را ندیده است نسبت به آنها میل و رغبتی نداشته باشد.

۷۲- ممکن است که انسان به خاطر اینکه او را زاهد بنامند، یا از سرزنش مردم در امان باشد، و یا به جهت بهداشت تن و روان از امور مذکور اجتناب بنماید.

۷۳- ممکن است که کسی برای رسیدن به مقاماتی دنیوی یا اخروی از این امور یاد شده خودداری ورزد.

۷۴- ناگفته پیداست که منظور از این مباحث تشویق به عدم بهره گیری از نعمتهای الهی نیست بلکه همانطور که مرحوم خواجه فرموده اند ساختن خنجری از فولاد تصمیم، و زدن بر دیده هوس است تا دل خداجوی آزاد گردد.

۷۵- سوره توبه: آیه ۹۱. بر کسانی که ضعیف هستند و یا بیمارند و یا چیزی برای انفاق ندارند خرجی نیست.

۷۶- بحار: ج ۷۷، ص ۳ روایت ۲. آیا شما را به فرمانروایان اهل بهشت آگاه نکنم؟ گفتند: آری. فرمود: آن ضعیف و مستضعفی کهمویش آشفته و رنگش غبار آلود است و مردم به او اعتنا ننمایند، اگر خدا را سوگند دهد، خداوند دعایش را بپذیرد.

شکی نیست که پیشوایان دینی ما که خود مظهر پاکی و نظافت و زیبایی بودند مردمرا تشویق به آشفته گی و بی مبالاتی نمی کردند. بلکه منظور آن بزرگواران این بوده که مردم به آراستگی های ناشی از خودخواهی و غرور نپردازند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را به مختصر تفاوتی در

آخرین وصایای جامع خود به ابوذر غفاری فرموده اند که در کتاب صحیفه اسلام (تاءلیف ویراستار این کتاب) ص ۵۰۱ تا ۵۰۳ شرح داده شده است.

۷۷- بحار: ج ۷۲، ص ۶۴، روایت ۱۳. خیر، بلکه یک روز گرسنه می مانم و دست نیاز به سوی تو دراز می کنم و یک روز سیر می شوم و تو را سپاس می گویم.

۷۸- سوره نازعات: آیه ۴۰ و ۴۱. و اما هر کس که از مقام خدایش بترسد و خود را از هوس باز بدارد پس بدارد پس بهشت جایگاه او خواهد بود.

۷۹- در سوره یوسف: آیه ۵۱ می فرماید: ان النفس لاماره بالسوء = نفس آدمی انسان را به بدی بسیار فرمان می دهد.

۸۰- در سوره قیامت: آیه ۲ می فرماید: و لا اقسم بالنفس اللوامة = یعنی سوگند به نفس لوامه.

۸۱- در سوره فجر، آیه ۲۷ می فرماید: یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضید = ای نفس مطمئنه به خدایت برگرد در حالی که از او راضی و مرضی هستی.

۸۲- سوره بقره: آیه ۲۸۴. اگر چیزی را در جان خود آشکار یا پنهان کنید خداوند به وسیله آن شما را محاسبه خواهد کرد.

۸۳- سوره ابراهیم: آیه ۳۴. اگر بخواهید نعمتهای الهی را شمارش کنید نمی توانید.

۸۴- بحار: ج ۷۰، ص ۷۳، روایت ۲۶. قبل از آنکه شمار را محاسبه کنند خویشان را محاسبه کنید.

۸۵- سوره نساء: آیه ۴۷. اگر به اندازه یک حبه خردل باشد آن را آورده و، خود آن را محاسبه می کنیم.

۸۶- سوره بقره: آیه ۴۸. نه چیزی در مقابل می گیرند و نه از آنها شفاعتی می پذیرند.

۸۷- سوره بقره: آیه ۲۳۵. بدانید که خدا می داند آنچه را که در درون شماست پس از او بر حذر باشید.

۸۸- سوره حجرات: آیه ۱۷. بدرستی که گرمی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شماست.

۸۹- سوره طلاق: آیه ۲ و ۳. هر کس که تقوای الهی پیشه کند خداوند برای او راه خروجی قرار داده و او را از جایی که گمان نمی برد روزی خواهد داد.

۹۰- سوره آل عمران: آیه ۷۶. آری، هر کس به عهد خود وفا کند و تقوای الهی پیشه خود بنماید خداوند تقوا پیشگان را دوست می دارد.

۹۱- سوره انعام: آیه ۷۰. و رها کن کسانی را که دین خود را مسخره و بازی و سرگرمی گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریفته ساخت.

۹۲- سوره روم: آیه ۸. با خود نمی اندیشند که خداوند که خلق نکرده است آسمان و زمین را و آنچه که بین این دو است مگر به حق.

۹۳- سوره روم: آیه ۲۱. در این آیاتی است برای آن گروهی که اهل تفکر باشند.

۹۴- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳، باب ۳۷، روایت ۲۳. یک ساعت اندیشه و تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است.

۹۵- سوره فصلت: آیه ۵۳. ما به زودی آیات خود را در آفاق (هستی) و انفس (وجود) به آنان نشان می دهیم تا برای آنها روشن شود که خداوند حق است.

۹۶- سوره فصلت: آیه ۵۳. آیا کافی نیست که خدای تو بر هر چیز: شهید و شاهد است.

۹۷- سوره آل عمران: آیه ۱۷۰. از من بترسید اگر اهل ایمان هستید.

۹۸- سوره زمر: آیه ۱۶. این همان است که خداوند بندگان خود را با آن می ترساند.

۹۹- سوره زمر: آیه ۲۲. پس وای بر انسانهایی که قلب آنها سخت گشته و یاد خدا نمی کنند آنان در گمراهی آشکار بسر می برند.

۱۰۰- سوره اعراف: آیه ۹۹. آیا از مکر الهی ایمن گشتند؟ از مکر الهی ایمن نمی گردد مگر زیانکاران.

۱۰۱- سوره یونس: آیه ۶۲. اولیاء الهی خوف و خزنی ندارند.

۱۰۲- سوره فاطر: آیه ۲۸. تنها عالمان از خداوند پروا دارند.

۱۰۳- سوره بینه: آیه ۸. بهشت مخصوص کسی است که از خدا خشیت داشته باشد.

۱۰۴- سوره یونس: آیه ۶۲. خوف و اندوهی ندارند.

۱۰۵- سوره رعد: آیه ۲۱. از خداوند خشیت دارند و از عذابهای ناگوار می ترسند.

۱۰۶- سوره اعراف: آیه ۱۵۴. این هدایت و رحمت است برای کسانی که رهبت از خدا دارند.

۱۰۷- سوره انعام: آیه ۸۲. برای آنان امنیت است و آنان هدایت یافته گانند.

۱۰۸- سوره بقره: آیه ۲۱۸. کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت و جهاد فی سبیل الله نمودند آنان امید به رحمت الهی دارند.

۱۰۹- سوره فاطر: آیه ۲۹. آنان تجارتی را می طلبند که پر سود است برای آنکه اجر آنها را بدهد و از فضل خود برای آنها بیافزاید.

۱۱۰- سوره بقره: آیه ۲۱۸. آنان امید به رحمت الهی دارند.

۱۱۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۹، باب ۵۹، روایت ۵۶. (خطاب به حضرت موسی

علیه السلام)

- ۱۱۲- سوره یوسف: آیه ۸۷. به درستی که از رحمت الهی جز کافران، نا امید نیستند.
- ۱۱۳- سوره زمر: آیه ۵۳. از رحمت الهی ناامید نباشید.
- ۱۱۴- سوره سجده: آیه ۱۶. آنان خدایشان را هم از روی خوف و هم طمع می خوانند.
- ۱۱۵- اگر خوف و رجای مومن را بسنجند یکسان خواهند بود.
- ۱۱۶- سوره انفال: آیه ۴۶. آیا از مکر الهی ایمن گردیدند؟
- ۱۱۷- سوره یوسف: آیه ۸۷. جز کافران کسی از رحمت الهی ناامید نخواهد بود.
- ۱۱۸- سوره انفال: آیه ۴۶. بردباری داشته باشید.
- ۱۱۹- سوره بقره: آیه ۱۵۳. خداوند با صابران است.
- ۱۲۰- سوره روم: آیه ۷. ظاهری از زندگی دنیا را می بینند ولی از آخرت غافلند.
- ۱۲۱- سوره زمر: آیه ۱۰. به تحقیق که بردباران اجر خود را بدون حساب دریافت می کنند.
- ۱۲۲- سوره بقره: آیه ۱۵۶. بشارت بده صابران را، آنان که وقتی که مصیبتی به آنها می رسد می گویند، ما ملک خدا خداییم و به سوی خدا بر می گردیم. صلوات و رحمت الهی بر آنان باد..
- ۱۲۳- سوره آل عمران: آیه ۱۴۵. ما شاکران را پاداش خواهیم داد.
- ۱۲۴- سوره ابراهیم: آیه ۷. اگر سپاسگزاری کنید هر آینه نعمتها را افزونی خواهم بخشید.
- ۱۲۵- سوره ابراهیم: آیه ۷. اگر کفران کنید عذاب من شدید است.
- ۱۲۶- بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۸۷، روایت ۱۳. نمی توان ستایش بر تو را احصاء نمود. تو آنی که خود ستایش از خود نمودی و فوق آنچه که گویندگان می گویند هستی. بخشی از فرمایشات حضرت رسول ﷺ که مرحوم خواجه آن را با سخنی از خود تلفیق نموده است.
- ۱۲۷- سوره کهف: آیه ۲۸. با کسانی که خداوند را بامدادان و شامگاهان می خوانند و رضایت او را می طلبند بردبار باش.
- ۱۲۸- سوره حج: آیه ۵۴. عالمان باید بدانند که حق از جانب خدای تو است، پس ایمان بیاورند و دلهای آنها خاضع گردد.
- ۱۲۹- سوره بقره: آیه ۱۶۵. برخی از مردم شرکانی برای خدا گرفته و آنها را مانند خدا دوست دارند در حالی که مومنان (عشق) نسبت به خداوند دارند.
- ۱۳۰- این سخن بر اساس هیئت قدیم است که معتقد به فلک بودند
- ۱۳۱- سوره بقره: آیه ۱۶۵. مومنان محبت بسیار شدیدی نسبت به خداوند دارند.
- ۱۳۲- سوره هود: آیه ۱۲۳. به سوی خداوند همه چیز برمی گردد.

۱۳۳- سوره آل عمران: آیه ۱۸. در حالی که قائم به قسط و عدل است، جز او خدایی نیست و او عزیزی حکیم است.

۱۳۴- سوره بقره: آیه ۴. آنان به آخرت یقین دارند.

۱۳۵- به هر کس که یقین و بهره آن را داده باشند به کمی نماز و روزه اش نمی اندیشد.

۱۳۶- سوره تکوین: آیه ۵. هر آینه اگر علم یقین داشتید می توانستید جهنم را ببینید و سپس آن را به صورت عین یقین مشاهده کنید.

۱۳۷- سوره واقعه: آیه ۹۴. کشیده شدن به آتش جهنم این همان حق یقین است.

۱۳۸- سوره رعد: آیه ۲۸. و آنان که ایمان آورده و قلبهای آنها به ذکر الهی اطمینان و آرامش یافته است آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرام می گیرند.

۱۳۹- سوره مائده: آیه ۲۳. بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید.

۱۴۰- سوره طلاق: آیه ۳. هر کس که بر خدا توکل کند او را کفایت می کند بدرستی که خداوند کار را به پایان می رساند.

۱۴۱- اگر کسی انقطاع الی الله پیدا کند خداوند تمام نیازهای زندگی او را تامین نموده و به او از راهی که گمان ندارد روزی می رساند.

۱۴۲- بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۹۷. نه جبر و نه تفویض است بلکه مسئله بین این دو است.

۱۴۳- سوره زمر: آیه ۳۶. آیا خداوند بنده اش را کفایت نمی کند.

۱۴۴- سوره آل عمران: آیه ۱۵۴. وقتی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خداوند متوکلان را دوست دارد.

۱۴۵- سوره حدید: آیه ۲۳. تا بر آنچه که از دستتان رفت تاسف نخورید و بر آنچه که به دستتان می رسد فرحناک و شادمان نشوید.

۱۴۶- سوره مائده: آیه ۱۱۹. خدا از آنان راضی و آنان از خدا راضی اند.

۱۴۷- سوره توبه: آیه ۷۲. و رضایت الهی از همه چیز برتر و والاتر است.

۱۴۸- رضا باب اعظم الهی است.

۱۴۹- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۳۸، باب ۴، روایت ۱۹۰. مومن به نور الهی می نگرد.

۱۵۰- سوره لقمان: آیه ۱۷. این از کارهای مهم است.

۱۵۱- سوره نساء: آیه ۶۵. نه به خدایت سوگند، اینان ایمان نمی آورند تا آنگاه که در مشاجرات بین خود، تو را حاکم کرده و سپس هیچ گونه ناراحتی در درون خود نسبت به قضاوت تو احساس نمی کنند و تسلیم کامل فرمان تو هستند.

- ۱۵۲- سوره نساء: آیه ۶۵. در دل‌هایشان ناراحتی از آنچه بر آن حکم کردی نمی باشد.
- ۱۵۳- همان؛ و تسلیم کامل تو خواهند بود.
- ۱۵۴- سوره اسراء: آیه ۲۲. همراه خداوند خدای دیگری را قرار مده.
- ۱۵۵- سوره نساء: آیه ۱۷۱. به تحقیق خداوند خدایی یگانه است.
- ۱۵۶- خداوند در اولوهیت شریکی ندارد و یکتاست.
- ۱۵۷- خداوند در وجود شریکی ندارد و یکتاست.
- ۱۵۸- سوره انعام: آیه ۷۹. من به سوی خدایی که خالق آسمان و زمین است رو می کنم در حالی که حنیف و مسلمانم و از مشرکان نیستم.
- ۱۵۹- سوره قصص: آیه ۸۸. همراه خداوند خدای دیگری را مخوان، جز خداوند، خدایی نیست.
- ۱۶۰- سوره اسراء: آیه ۳۹. قرار مده با خداوند، خدایی دیگر را.
- ۱۶۱- بین من و تو انیت من به نبرد و نزاع با من پرداخته است. ای خدا به فضل خودت این انیت من را از میان بردار.
- ۱۶۲- منم که می خواهم و آنچه را که می خواهم منم.
- ۱۶۳- منزه هستم من، چقدر شائن من والاست.
- ۱۶۴- سوره غافر: آیه ۱۶. ملک از آن کیست امروز؟، از آن خدای واحد قهار.
- ۱۶۵- بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۶۸، باب ۳، روایت ۲. وقتی که بحث به خدا منتهی می شود ساکت شوید.
- ۱۶۶- سوره قصص: آیه ۸۸. همه چیز هالک و فانی است جز وحه الهی.
- ۱۶۷- سوره اعراف: آیه ۲۹. چنانکه شما را ایجاد کرد همانگونه برخواهید گشت.
- ۱۶۸- سوره الرحمن: آیه ۲۹. هر چه که بر روی زمین است نابود خواهد شد و وجه با جلالت و با کرامت پروردگار باقی خواهد ماند.
- ۱۶۹- درود بر کسانی که تابع هدایت شدند. منزّه است خدای تو که خدایی است برتر از آنچه که او را توصیف می کنند و درود بر پیامبران و حمد و ستایش مخصوص خداوند عالمیان است، و درود و سلام بر سرور ما محمد ﷺ و خاندان پاک و پاکیزه اش که از اصلاّب پاک به ارحام پاکیزه منتقل شدند، و خداوند آنها را از پلیدی دور کرده و به طور کامل تطهیر نموده است.

## فهرست مطالب

|                                                                               |    |
|-------------------------------------------------------------------------------|----|
| پیشگفتار.....                                                                 | ۲  |
| مقدمه ویراستار.....                                                           | ۴  |
| بخشی از نص مقدمه مرحوم خواجه.....                                             | ۸  |
| لوازم سیر و سلوک.....                                                         | ۱۰ |
| باب اول: مبداء سیر و سلوک و تهیه مقدمات آن که در ضمن شش فصل ارائه می شود..... | ۱۲ |
| فصل اول: ایمان.....                                                           | ۱۲ |
| علامت و نشانه ایمان.....                                                      | ۱۲ |
| مراتب ایمان.....                                                              | ۱۳ |
| فصل دوم: ثبات.....                                                            | ۱۴ |
| فصل سوم: نیت.....                                                             | ۱۵ |
| فصل چهارم: صدق.....                                                           | ۱۶ |
| فصل پنجم: انابه.....                                                          | ۱۷ |
| فصل ششم: اخلاص.....                                                           | ۱۷ |
| انواع شرک.....                                                                | ۱۸ |
| باب دوم: درباره رفع موانع سیر و سلوک که مشتمل بر شش فصل است.....              | ۱۹ |
| فصل اول: توبه.....                                                            | ۱۹ |
| توبه عام.....                                                                 | ۲۰ |
| کیفیت حصول توبه.....                                                          | ۲۱ |
| توبه نسبت به زمان گذشته.....                                                  | ۲۱ |

|         |                                                               |
|---------|---------------------------------------------------------------|
| ۲۲..... | توبه نسبت به زمان حال.....                                    |
| ۲۲..... | توبه نسبت به آینده.....                                       |
| ۲۳..... | توبه خاص و اخص.....                                           |
| ۲۴..... | فصل دوم: زهد.....                                             |
| ۲۵..... | حکایتی از یکی از زاهدان.....                                  |
| ۲۵..... | فصل سوم: فقر.....                                             |
| ۲۶..... | فصل چهارم: ریاضت.....                                         |
| ۲۷..... | هدف از ریاضت.....                                             |
| ۲۷..... | فصل پنجم: محاسبه و مراقبه.....                                |
| ۲۹..... | فصل ششم: تقوا.....                                            |
| ۳۰..... | عناصر تشکیل دهنده تقوا.....                                   |
|         | باب سوم: درباره سیر و سلوک و طلب کمال و بیان حالات سالک که در |
| ۳۱..... | بردارنده شش فصل است.....                                      |
| ۳۱..... | فصل اول: خلوت.....                                            |
| ۳۱..... | موانع بسیار مهم سیر و سلوک.....                               |
| ۳۳..... | فصل دوم: تفکر.....                                            |
| ۳۵..... | فصل سوم: خوف و حزن.....                                       |
| ۳۶..... | فرق خوف و خشیت و رهبت.....                                    |
| ۳۷..... | فصل چهارم: رجاء.....                                          |
| ۳۸..... | خوف و رجاء و جایگاه آنها در سیر و سلوک.....                   |
| ۳۹..... | فصل پنجم: صبر.....                                            |
| ۳۹..... | اقسام صبر.....                                                |
| ۴۰..... | داستانی از صبر.....                                           |
| ۴۱..... | فصل ششم: شکر.....                                             |
| ۴۲..... | نکته.....                                                     |



|                                                                    |    |
|--------------------------------------------------------------------|----|
| باب چهارم: ذکر حالاتی که برای سالک همزمان با سلوک تا رسیدن به مقصد |    |
| حاصل می گردد که شامل بر شش فصل است                                 | ۴۳ |
| فصل اول: اراده                                                     | ۴۳ |
| یک روایت جالب                                                      | ۴۴ |
| فصل دوم: شوق                                                       | ۴۴ |
| فصل سوم: عشق (محبت)                                                | ۴۵ |
| سخنی از حکیمان درباره عشق                                          | ۴۶ |
| سخنی از اهل ذوق در باب عشق                                         | ۴۷ |
| فصل چهارم: معرفت                                                   | ۴۷ |
| فصل پنجم: یقین                                                     | ۴۹ |
| مراتب یقین و مثال آن                                               | ۵۰ |
| فصل ششم: سکون                                                      | ۵۰ |
| باب پنجم: حالاتی که برای سالک پس از سلوک حاصل می گردد مشتمل بر     |    |
| شش فصل است                                                         | ۵۲ |
| فصل اول: توکل                                                      | ۵۲ |
| فصل دوم: رضا                                                       | ۵۴ |
| گفتاری از بزرگان در باب رضا                                        | ۵۵ |
| فصل سوم: تسلیم                                                     | ۵۶ |
| فصل چهارم: توحید                                                   | ۵۷ |
| فصل پنجم: اتحاد                                                    | ۵۷ |
| فصل ششم: وحدت                                                      | ۵۸ |
| باب ششم: فنا                                                       | ۶۰ |
| پی نوشت ها:                                                        | ۶۱ |
| فهرست مطالب                                                        | ۷۱ |

